

تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy Qur'anfor Teenager

جلد ۱۱


بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ – . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

اشاره

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـر گرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلاـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شـهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سـران کفر و اسـتکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیرا مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۹)

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

ص:۸

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره تَوبَه

پیشگامان اسلام

۱۰۰ وَالسّـابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَالْاَنْصارِ وَ الَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ اَعَـدَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْری تَحْتَهَا الْاَنْهارُ خالِدینَ فیهآ اَبَدا ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آن هاکه به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند ازآن ها خشنود و آن ها (نیز) از او خشنود شدند و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جریان دارد ، جاودانه در آن خواهند ماند و این پیروزی بزرگی است .

در آیه فوق اشاره به گروه های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آن ها را در سه گروه مشخص تقسیم می کند .

اول آن ها که در اسلام و هجرت پیشگام بوده اند (وَالسّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ) .

دوم آن ها که در نصرت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران مهاجرش پیشگام بودند(وَالْاَنْصار) .

سوم آن ها که بعداز این دو گروه آمدند و از برنامه های آن ها پیروی کردند و با انجام اعمال نیک و قبول اسلام و هجرت و نصرت آیین پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها پیوستند (وَ الَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ) .

پس از ذکر این گروه سه گانه می فرماید : « رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ » ، رضایت خدا از آن ها به خاطر ایمان و اعمال صالحی

است که انجام داده انـد و خشـنودی آنـان از خـدا به خـاطر پـاداش هـای گونـاگون و فوق العاده و پراهمیت است که به آنان ارزانی داشته است .

به تعبیر دیگر آن چه خـدا از آن هاخواسـته ، انجام داده انـد و آن چه آن ها از خدا خواسـته اند، به آنان بخشـیده، بنابراین هم خدا از آن ها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند .

موقعیت پیشگامان

درهر انقلاب وسیع اجتماعی که برضد وضع نابسامان جامعه

صورت می گیرد، پیشـگامانی هسـتندکه پـایه هـای انقلاـب و نهضت بر دوش آن هـا است ، آن ها درواقع وفادارترین عناصـر انقلابی هسـتند ، زیرا هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است ، گرد او را می گیرند و با این که از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرها از چهارطرف آن ها را احاطه کرده ، دست از یاری و فداکاری برنمی دارند .

خصوصا مطالعه تاریخ آغاز اسلام نشان می دهدکه پیشگامان و مؤمنان نخستین با چه مشکلاتی روبرو بوده اند ، چگونه آن ها را شکنجه و آزار می دادند ، ناسزا می گفتند ، متهم می کردند ، به زنجیر می کشیدند و نابود می نمودند .

ولی بـا این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسـخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردنـد و به اسـتقبال انواع خطرها رفتند .

در این میـان سـهم مهـاجران نخستین از همه بیشتر بود و به دنبال آن ها انصار نخستین یعنی آن هایی که با آغوش باز از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه دعوت کردند و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن

ص:۱۲

دادنـد و از آن هـا بـا تمام وجود خود دفاع کردنـد و حتی برخویشـتن نیز مقـدم داشـتند. و اگر می بینیم در آیه فوق به این دو گروه اهمیت فوق العاده ای داده شده است ، به خاطر همین موضوع است .

ولی با این حال قرآن مجید آن چنان که روش همیشـگی او است سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان « تابعین به احسان » از تمام گروه هایی که در عصـر پیامبر و یا زمان های بعد به اسـلام پیوستند، هجرت کردند و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند ، یاد می کند و برای همه اجر و پاداش های بزرگی را نوید می دهد .

تابعین چه اشخاصی بودند ؟

تعبیر «تابعین به احسان» ، تمام گروه های را که در عصـر و زمان از برنامه و اهداف پیشـگامان اسـلام پیروی کردند ، شامل می شود .

توضـیح این که ؛ برخلاف آن چه بعضـی ها فکر می کنند مسأله « هجرت » و همچنین «نصـرت» که دو مفهوم سازنده اسلامی است ، محدود به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکل های دیگری وجود دارد و فردا نیز وجود خواهـد داشت ، بنابراین تمام کسانی که به نحوی در مسـیر این دو برنامه قرار می گیرند ، در مفهوم تابعین به احسان داخلند. منتها مهم آن است که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه « اِحْسان » ، تأکید می کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسـلام نبایـد در دایره حرف و ادعـا و یـا حتی ایمـان بـدون عمل خلاصه شود ، بلکه بایـد این پیروی ، یک پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد .

ص:۱۳

نخستین مسلمان چه کسی بود ؟

در این جا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق ، این سؤال را مطرح کرده اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد، چه کسی است ؟

در پاسخ این سؤال همه متفقا گفته اند : نخستین کسی که از زنان مسلمان شد ، «خدیجه» همسر وفادار و فداکار پیامبر صلی الله علیه و آله بود و اما از مردان ، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت ، « علی » نخستین کسی از مردان می دانند که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پاسخ گفت .

شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آن ها ادعای اجماع و اتّفاق بر آن کرده اند .

از جمله « حاکم نیشابوری » در « مَسْتَدْرَکُ عَلَی الصَّحیحَیْن » که از منابع اصلی اهل تسنّن می باشد در کتاب « معرفت » ، صفحه ۲۲ چنین می گوید : « لا اَعْلَمُ خِلافا بَیْنَ اَصْحابِ التَّواریخِ اَنَّ عَلَیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ اَوَّلُهُمْ اِسْلاما وَ اَنَّمَا اخْتَلَفُوا فی بُلُوغِهِ : هیچ مخالفتی در میان تاریخ نویسان در این مسأله وجود ندارد که علی بن ابی طالب نخستین کسی است که اسلام آورده ، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند » .(۱)

« ابوجعفر اسکافی معتزلی » می نویسد : « قَدْ رَوَی النّاسُ کافَّةً

ص:۱۴

۱- «تفسیرقُرطُبی»، جلد ۵، صفحه ۳۰۷۵.

اِفْتِخارَ عَلِیٍّ بِالسَّبْقِ اِلَی الْاِسْلامِ : عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب است » .(۱)

گذشته از این ، روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از خود علی و صحابه در این باره نقل شده است که به حد تواتر می رسد و ذیلاً چند حدیث را به عنوان نمونه می آوریم :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « اَوَّلُکُمْ وارِدا عَلَی الْحَوْضِ اَوَّلُکُمْ اِسْلاما ، عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ : نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود ، نخستین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابی طالب است » .(۲)

گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود : « اِنَّ هذا اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بی وَ هذا اَوَّلُ مَنْ یُصافِحُنی وَ هذَا الصِّدّیقُ

الاَْکْبَرُ : این اولین کسی است که به من ایمان آورده و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند و این صدیق اکبر است »(۳)

گاهی این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابوبکر نخستین مسلمان ازمردان و علی نخستین مسلمان ازکودکان بود ، خواسته اند از اهمیت آن بکاهند (این تعبیر را مفسر

ص:۱۵

۱- « الغدیر » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۷ و ۲۳۸ .

۲- « مستدرک علی الصحیحین » ، حاکم ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۶ .

۳- به نقل « الغدیر » ، از «طبرانی» و «بیهقی» و «میثمی» در « مجمع » .

معروف، نویسنده « المَنار » ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده است) .

ضمنا کمی سن علی در آن روز به هیچ وجه از اهمیت موضوع نمی کاهد، خصوصا این که خدا در آیه ۱۲ سوره مریم درباره حضرت یحیی صریحا می گوید: « وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّا : ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم » .

درباره عیسی نیز می خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آن ها که درباره او گرفتار شک و تردید بودند ، گفت : « اِنّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیّا : من بنده خدایم ، کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده است » (۳۰ / مریم) .

هنگامی که این گونه آیات را با حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بالاـ نقل کردیم ، او علی را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد ، ضمیمه کنیم ، روشن می شود که سخن « المَنار » گفتار تعصب آمیزی بیش نیست .

ثانیا این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابوبکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است ، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث ، اسلام آوردن ، گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده اند .

این بحث را با ذکر این نکته پایان می دهیم که علی بارها به این موضوع که من اولین مؤمن و اولین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم ، اشاره نموده ، موقعیت خود را روشن ساخته و این موضوع در بسیاری کتب از آن حضرت نقل شده است .

به علاوه « ابن ابی الحدید » از دانشمند معروف « ابوجعفر اسکافی

معتزلی » نقل می کند : این که بعضی می گویند : ابوبکر سبقت در اسلام داشته ، اگر صحیح باشد ، چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده و هیچ یک از هواداران او از صحابه نیز چنین ادعایی نکرده اند .(۱)

آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟

دانشمندان اهل سنت معمولاًمعتقدندکه همه یاران پیامبراکرم صلی الله علیه و آله پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند. در این جا به تناسب آیه فوق که بعضی آن را دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته اند ، بار دیگر این موضوع مهم را که سرچشمه دگرگونی های زیادی در مسائل اسلامی می شود ، مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم :

بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده اند که « حمید بن زیاد » می گوید: نزد «محمدبن کعب قرظی» رفتم

و به او گفتم : « درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می گویی » ؟ او پاسخ داد : « جَمیعُ اَصْحابِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی الْجَنَّهِ مُحْسِنِهِمْ وَ مُسیئِهِمْ : همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشتند ، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار » ، گفتم : « این سخن را از کجا می گویی » ؟ گفت : « این آیه را بخوان؛ " وَ السّابِقُونَ الاَْوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَ الاَْنْصارِ ..." تا آن جاکه می فرماید ؛ " رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ " ، سپس گفت : « اما درباره " تابعین " ، شرطی قائل شده و آن این است که آن ها باید

ص:۱۷

۱- « الغدیر » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۴۰ .

تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجات هستند و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند) » .(۱)

ولی این ادعا به دلایل زیادی مردود و غیرقابل قبول است ، زیرا ؛

اولاً حکم مزبور درآیه فوق شامل تابعین هم می شود و منظور از تابعان ، همان گونه که اشاره کردیم ، تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین و برنامه های آن ها پیروی می کنند، بنابراین باید تمام امت بدون استثناء اهل نجات باشند.

و اما این که در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده ، یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند ، نه از گناهانشان ، این سخن از عجیب ترین بحث ها است .

چراکه مفهومش اضافه « فرع » بر « اصل » است ، جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آن ها پیروی کنند ، به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد .

به تعبیردیگر خداوند درآیه فوق می گوید: رضایت وخشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیحی بودند و همه پیروان آن ها است ، نه این که می خواهد مهاجران و انصار راچه خوب باشند و چه بد، مشمول رضایت خود قرار دهد ، اما

۱- « تفسیر المَنار » و « تفسیر فخر رازی » ، ذیل آیه فوق .

تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد .

(۲۴) سوره تَوبَه

ثانیا این موضوع با دلیل عقل به هیچ وجه سازگار نیست ، زیرا عقل هیچ گونه امتیازی برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران قائل نمی باشد، چه تفاوتی میان ابوجهل ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند و سپس از آیین او منحرف شدند .

و چرا کسانی که سال ها و قرن ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به این جهان گذاردند و فداکاری ها و جانبازی های آن ها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر را ندیده شناختند و به او ایمان آوردند ، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند .

قرآنی که می گوید : « گرامی ترین شما نزد خدا ، پرهیزکارترین شما است » ، چگونه این تبعیض غیرمنطقی را می پسندد ؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آن ها را مستوجب عذاب الهی می شمرد ، چگونه این « مصونیت غیر منطقی صحابه » را در برابر کیفر الهی می پسندد ؟ آیا این گونه لعن ها و تهدیدهای قرآن قابل استثناء است و گروه خاصی از آن خارجند ؟ چرا و برای چه ؟

ازهمه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز نشان دادن به صحابه نسبت ، به هرگونه گناه و جنایت محسوب نمی شود ؟

ثالثا این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچ وجه سازگار نیست، زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله که

توأم بـا خشم و غضب خـدا است ، قرار گرفتنـد ، آيـا در آيـات قبـل داسـتان ثعلبه بن حاطب انصارى را نخوانـديم كه چگونه منحرف گرديد و مغضوب پيامبر صلى الله عليه و آله شد .

روشن تر بگوييم ؛ اگر منظور آن هـا اين است كه صـحابه پيـامبر اكرم صـلى الله عليه و آله عمومـا مرتكب هيـچ گونه گنـاهى نشدند و معصوم و پاك از هر معصيتى بودند، اين از قبيل انكار بديهيات است.

و اگر منظور آن است كه آن هـا گناه كردنـد و اعمال خلافى انجام دادنـد ، بازهم خـدا از آن ها راضـى است ، مفهومش اين است كه خدا رضايت به گناه داده است .

چه كسـى مى تواند « طلحه » و « زبير » كه در آغاز از ياران خاص پيامبر بودند و همچنين « عايشه » همسـر پيامبر صلى الله عليه و آله را از خون هفـده هزارنفر مردم مسـلمانى كه خونشان درميـدان جنگ جمل ريخته شـد، تبرئه كند ؟ آيا خدا به اين خون ريزى ها راضى بود ؟

آيـا مخـالفت بـا على خليفه پيـامبر صـلى الله عليه و آله كه اگر فرضـا خلافت منصوص او را نپـذيريم ، حـداقل بـا اجماع امت بر گزيده شده بود ، شمشير كشيدن به روى او و ياران وفادارش چيزى است كه خدا از آن خشنود و راضى باشد ؟

حقيقت اين است كه طرفـداران نظريه « تنزيه صـحابه » بـا اصـرار و پافشارى روى اين مطلب ، چهره پاك اسـلام را كه همه جا ميزان شخصيت اشخاص را ايمان و عمل صالح قرار مى دهد ، زشت و بلامنظر ساخته اند .

ص:٢٠

آخرین سخن این که رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است،

روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن « هجرت » و « نصرت » و « ایمان » و « عمل صالح » است ، تمام صحابه و تابعان مادام که از تحت این عناوین خارج شدند ، از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند .

از آن چه گفتیم ، به خوبی روشن می شود که گفتار مفسّران دانشمند اهل تسنّن نظیر نویسنده « المَنار » که در این جا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه مورد سرزنش و حمله قرار می دهد ، کمترین ارزشی ندارد ، شیعه گناهی نکرده جز این که حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در این جا پذیرفته و به امتیازات واهی و نادرست گوش فرانداده است .

توبه و جبران

همان گونه که از آیات متعددی از قرآن مجید استفاده می شود ، توبه تنها ندامت و پشیمانی از گناه نیست ، بلکه باید توأم با اصلاح و جبران نیز باشد ، این جبران مخصوصا ممکن است به صورت کمک های بلاعوض به نیازمندان باشد چنان که در آیات فوق و در داستان

« ابولُبابَه » خواندیم. و این تفاوت نمی کند که گناه، یک گناه مالی باشد ، یا گناه دیگر ، همان گونه که در مسأله متخلفان از جنگ تبوک خواندیم ، درواقع هدف این است که روح آلوده به گناه ، با عمل صالح و شایسته ای شستشو شود و پاکی نخستین و فطری را بازیابد .

۱۰۵ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ اِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ

بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

بگو : عمل کنید ، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی کسی بازمی گردید که پنهان و آشکار رامی داند و شمارابه آن چه عمل می کردید، خبر می دهد .

اشاره به این که کسی تصور نکند اگر در خلوتگاه یا در میان جمع عملی را انجام می دهد ، از دیدگاه علم خدا مخفی و پنهان می ماند ، بلکه علاوه بر خداوند ، پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان نیز از آن آگاهند .

توجه و ایمان به این حقیقت چه اثر عمیق و فوق العاده ای در پاکسازی اعمال و نیّات دارد ، معمولاً اگر انسان حس کند حتی یک نفر مراقب او است ، وضع خود را چنان می کند که مورد ایراد نباشد ، تا چه رسد به این که احساس نماید که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان از اعمال او آگاه می شوند .

این آگاهی مقدمه پاداش و یا کیفری است که در جهان دیگر در انتظار او است .

مسأله عَرض اعمال به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام

درمیان پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام باتوجه به اخبار فراوانی که از امامان علیهم السلام رسیده،عقیده معروف و مشهوربراین است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از اعمال همه امت آگاه می شوند ، یعنی خداوند از طرق خاصی اعمال امت را بر آن ها عرضه می دارد .

روایاتی که در این زمینه نقل شده ، بسیار زیاد است ، و شاید در

سر حد تواتر باشد که به عنوان نمونه چند قسمت را ذیلاً نقل می کنیم :

از امام صادق نقل شده که فرمود : « تُعْرَضُ الْأَعْمالُ عَلی رَسُولِ اللّهِ اَعْمالَ الْعِبادِ کُلَّ صَباحٍ ، اَبْرارِها وَ فُجّارِها ، فَاحْذَرُوها وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ " وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ " وَ سَکَتَ : تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می شود ، اعمال نیکان و بدان ، بنابراین مراقب باشید ، و این مفهوم گفتار خداوند است که می فرماید : " وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ " ، این را فرمود و ساکت شد » .(۱) در حدیث دیگری از امام باقر می خوانیم : « اِنَّ الْأَعْمالَ تُعْرَضُ عَلی نَبِیِّکُمْ کُلَّ عَشِیَّهِ الْخَمیسِ فَلْیَسْتَحِ اَحَدُکُمْ اَنْ تُعْرَضَ عَلی نَبِیِّهِ الْعَمَلُ الْقَبیحُ : تمامی اعمال شما بر پیامبرتان هر عصر پنج شنبه عرضه می شود، بنابراین باید از این که عمل زشتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می شود، شرم کنید » (۲)

باز در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا آمده که ؛ شخصی به خدمتش عرض کرد : « برای من و خانواده ام دعایی فرما » ، فرمود : « مگر من دعا نمی کنم ؟ به خدا سوگند اعمال شما هر شب و روز بر من عرضه می شود » (وَ اللّهِ اَنَّ اَعْمالَکُمْ لَتُعْرَضُ عَلَیَّ فی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ) .

۱- « اصول کافی »، جلد ۱ ، صفحه ۱۷۱، باب «عَرْضُ الْأَعْمال» .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۵۸ .

راوی این حدیث می گوید : این سخن بر من گران آمد ، امام متوجه شد و به من فرمود : « اَما تَقْرَأَ کِتابَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ " وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ " ، هو وَاللّهِ عَلِیٌّ بْنُ اَبیطالِبِ : آیا کتاب خداوند عزّ و جلّ را نمی خوانی که می گوید ؛ "عمل کنید ، خدا و پیامبرش و مؤمنان ، عمل شما را می بینند" به خدا سوگند که منظور از مؤمنان ، علیّ بن ابی طالب (و امامان دیگر از فرزندان او) می باشد » (۱)

البته در بعضی از این اخبار تنها سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده و درپاره ای ازاحادیث، علی ودربعضی پیامبر و امامان علیهم السلام همگی ذکر شده اند ، همان طور که بعضی تنها عصر پنج شنبه را وقت عرض اعمال می شمرند و بعضی همه روز و بعضی هفته ای دوبار و بعضی در آغاز هر ماه و بعضی به هنگام مرگ و گذاردن در قبر .

روشن است که این روایات منافاتی باهم ندارند و همه آن ها می توانند صحیح باشند، درست همانند این که در بسیاری از مؤسسات ، گزارش کارکرد روزانه را همه روز و گزارش کار هفته را در پایان هفته و گزارش کار ماه یا سال را در پایان ماه یا سال به مقامات بالاتر می دهند.

۱- « اصول کافی » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۷۱ ، بابُ عَرْضِ الْاَعْمال .

آیا رؤیت در این جا به معنی دیدن است ؟

مانعی نـدارد که رؤیت را به همان معنی اصـلیش که مشاهـده محسوسات باشد، بگیریم ، نه به معنی علم و نه به معنی معرفت ، این موضوع در مورد خداوند که همه جا حاضر و ناظر است و به همه محسوسات احاطه دارد ، جای بحث نیست و اما در مورد پیامبر صـلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام نیز مانعی ندارد که آن ها خود اعمال را به هنگام عرضه شدن ببینند ، زیرا می دانیم اعمال انسان فانی نمی شود بلکه تا قیامت باقی می ماند .

البته جای تعجب نیست که در گناهان بزرگ مخصوصا در عصـر نزول آیات قرآن ، ندامت و پشـیمانی برای قبول توبه ، کافی نباشد ، بلکه اقدام به جبران و اعتراف آشکار به گناه و سپس نزول آیه ای دایر بر قبولی توبه ، شرط باشد .

با صادقان باشید

۱۱۹ یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ

ای کسانی که ایمان آورده اید ، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و باصادقان باشید.

در این که منظور از « صادِقینَ » چه کسانی است ، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند .

ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم ، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات متعددی « صادِقین » را تفسیر کرده است .

در آیه ۱۷۷ سوره بقره آمده : « لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ

قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ وَ الْمَلاآئِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیّینَ وَ اتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتـامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السّآئِلینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ اَقامَ الصَّلوهَ وَ اتَی الزَّکوهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِم اِذا عاهَدوُا وَ الصّابِرینَ فِی الْبَأْسآءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حینَ الْبَأْسِ اوُلآئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ اوُلئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

در این آیه می بینیم پس از آن که مسلمانان را از گفتگوهای اضافی

درباره مسأله تغییر قبله نهی می کنـد ، حقیقت نیکوکاری را برای آن ها چنین تفسـیر می کند ؛ ایمان به خدا و روز رسـتاخیز و فرشـتگان و کتب آسـمانی و پیامبران ، سـپس انفاق در راه خـدا به نیازمندان و محرومان و برپاداشـتن نماز و پرداختن زکات و وفای به عهد و اسـتقامت در برابر مشـکلات به هنگام جهاد و پس از ذکر همه این ها می گوید : کسانی که این صفات را دارا باشـند ، صادقان و پرهیزکاران هسـتند. و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و به دنبال آن عمل در تمام زمینه ها باشد .

و در آیه ۱۵ سوره حجرات می خوانیم: « اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ امَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدوُا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللّهِ اوُلآئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ : مؤمنان تنها کسانی هسـتند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند (و علاوه براین) با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کردند، این ها صادق هستند » .

ص:۲۶

این آیه نیز « صِدْق » را مجموعه ای از ایمان و عمل که در آن هیچ گونه تردید و تخلفی نباشد ، معرفی می کند .

و در آیه ۸ سوره حشر می خوانیم : « لِلْفُقَرآءِ الْمُهاجِرینَ الَّذینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ اَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا وَ یَنْصُروُنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ اوُلئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ».

در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه مشکلات ، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند و جز رضای خدا و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله هدفی نداشتند ، به عنوان صادقان معرفی شده اند.

ازمجموع این آیات نتیجه می گیریم که«صادِقین»آن هایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار، به خوبی انجام می دهند، نه تردیدی به خود راه می دهند، نه عقب نشینی می کنند، نه از انبوه مشکلات می هراسندبلکه باانواع فداکاری ها، صدق ایمان خودراثابت می کنند. شک نیست که این صفات مراتبی دارد، بعضی ممکن است در قله آن قرار گرفته باشندکه ما نام آن ها را معصومان می گذاریم و بعضی در مراحل پایین تر.

آیا منظور از صادقین ، تنها معصومان است ؟

گرچه مفهوم « صادِقین » همان گونه که در بالا ذکر کردیم ، مفهوم وسیعی است ، ولی از روایات بسیاری استفاده می شود که منظور از این مفهوم دراین جا، تنها معصومین هستند .

«سُلَیْم بن قَیْس هِلالِیّ» چنین نقل می کندکه؛ روزی امیرمؤمنان با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت ، از جمله فرمود : « شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا می دانید هنگامی که خدا " یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا

اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ " را نازل کرد » ؟ سلمان گفت : « ای رسول خدا آیا منظور از آن عام است یا خاص » ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « مأمورین به این دستور همه مؤمنانند و اما عنوان صادقین ، مخصوص برادرم علی و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت است » .

هنگامی که علی این سؤال را پرسید ، حاضران گفتند : « آری این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم » .

« نافع » از « عبد اللّه بن عمر » در تفسیر آیه چنین نقل می کند که ؛

خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسند ، سپس فرمود : « کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ » ، یعنی ؛ " مَعَ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ " (با پیامبر اسلام و خاندانش) .

نویسنده تفسیر « برهان » نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می گوید : « موفق بن احمد » به اسناد خود از « ابن عباس » در ذیل آیه فوق چنین نقل کرده است : « هُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ : او علی بن ابی طالب است » .

سپس می گوید : همین مطلب را « عبدالرّزّاق » در کتاب « رموز الکنوز » نیز آورده است .(۱)

اما مسأله مهم تر این است که در آیه فوق دو دستور داده شده ؛ نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین ، اگر مفهوم صادقین در آیه ، عام باشد و همه مؤمنان راستین و بااستقامت را

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۷۰ .

شامل گردد، باید گفته شود : « کُونُوا مِنَ الصّادِقِینَ : از صادقین باشید » ، نه با صادقین باشید (دقت کنید). این خود قرینه روشنی است که « صادِقین » در آیه به معنی گروه خاصی است. از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آن ها باشد، بلکه بدون شک ، منظور آن است که همگام آن ها باشد .

آیا اگر کسی معصوم نباشد ، ممکن است بدون قید و شرط ، دستور پیروی و همگامی با او صادر شود ؟ آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها معصومان هستند ؟

تنها سؤالی که باقی می ماند ، این است که « صادِقین » جمع است و باید در هرعصری معصومان، متعدد باشند .

پاسخ این سؤال نیز روشن است و آن این که مخاطب تنها اهل یک عصر نیستند ، بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه اعصار با جمعی از صادقین خواهند بود و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد ، هنگامی که

همه قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم ، سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد ، نه از یک فرد .

شاهد گویای این موضوع آن است که درعصر پیامبر صلی الله علیه و آله جز او کسی که واجب الاطاعه باشد ، وجود نداشت و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤمنان زمان او می شود ، بنابراین می فهمیم منظور جمع در یک زمان نیست ، بلکه جمع در مجموعه زمان ها است .

۱۲۲ وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَآفَّهً فَلَوْلا نَفَرَمِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ

مِنْهُمْ طآئِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدّینِ وَ لِیُنْذِروُا قَوْمَهُمْ اِذا رَجَعُوآ اِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَروُنَ

شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند ، چرا از هر گروهی، طایفه ای از آنان کوچ نمی کند (و طایفه ای بماند) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را انذار نمایند تا (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند .

آیه فوق که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد ، اشاره به واقعیتی می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن این که ؛ گرچه جهاد بسیار پراهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه ، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند، مخصوصا در مواقعی که پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا در مدینه باقی مانده « نباید همه به جهاد بروند ، بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند ؛ گروهی فریضه جهاد را انجام دهند و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند » .

کسب علم و دانش ، واجب کِفایی است

شک نیست که منظور از « تَفَقُّه » در دین ، فراگیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است ، زیرا در مفهوم « تَفَقُّه » ، همه این امور جمع است ، بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر این که همواره گروهی از مسلمانان به عنوان انجام یک واجب کفایی باید به

تحصـیل علم و دانش در زمینه تمـام مسائـل اسـلامی بپردازنـد و پس از فراغت از تحصـیل ، برای تبلیغ احکام اسـلام ، به نقاط مختلف مخصوصا به قوم و جمعیت خود بازگردند و آن ها را به مسائل اسلامی آشنا سازند .

بنابراین آیه فوق دلیل روشـنی است بر وجوب تعلیم و تعلّم در مسائل اسـلامی و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می کند و هم یاد دادن را و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می کند ، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه برآن برمعلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است.

جواز "تقلید" با استفاده از آیه " نَفْر"

گروهی از علمای اسـلامی با آیه فوق بر مسأله جواز تقلیـد اسـتدلال کرده انـد ، زیرا فراگیری تعلیمات اسـلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آن ها ، همان تقلید است .

البته آیه فوق تنها از فروع دین بحث نمی کنـد و مسائل اصولی را نیز شامل می شود ، ولی به هرحال فروع دین را نیز دربردارد .

تنهـا اشـکالی که در این جـا به نظر می رسـد ، این است که آن روز سـخنی از اجتهاد و تقلیـد در میان نبود و آن ها که مسائل اسـلامی را فرامی گرفتنـد و به دیگران می رساندند ، حکم مسأله گوهای زمان ما را داشـتند نه حکم مجتهدان را ، یعنی مسأله را از پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله گرفته و عینا بـدون هیـچ گونه اظهار نظر برای دیگران نقل می کردنـد. ولی با توجه به این که اجتهاد و تقلید ، مفهوم وسیعی دارد ، می توان اشکال فوق را پاسخ داد .

توضیح این که ؛ شک نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد ، در آن زمان وجودنداشت و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر صلی الله علیه و آله می آموختند ، ولی با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مسأله گویان زمان ما باشند ، زیرا بسیاری از آن ها به عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می رفتند و طبعا مسائلی پیش می آمد که عین آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده بودند ولی در عمومات و اطلاقات آیات قرآن مجید وجود داشت ، مسلما آن ها با تطبیق کلیات بر جزئیات و به اصطلاح علمی « رد فروع به اصول » و « رد اصول به فروع » ، احکام آن ها را درک می کردند و این یک نوع اجتهاد ساده بوده است .

مسلما این کار و امثال آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به همین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران وجود داشت ، هرچند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند .

و از آن جا که آیه فوق یک مفهوم عام دارد ، هم قبول گفتار مسأله گویان را شامل می شود و هم قبول قول مجتهدان را و به این ترتیب باعموم آیه می توان استدلال برجواز تقلیدکرد .

جهاد با جهل و نادانی و جهاد با دشمنان

مسأله مهم دیگری که از آیه می توان استفاده کرد ، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مسأله « تعلیم » و « تعلّم » قائل شده است ، تا آن جا که مسلمانان را ملزم می سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند ، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلام را بیاموزند .

یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آن ها فرض است و

اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست ، بلکه تا مسلمانان در مسأله جهاد با جهل ، پیروز نشوند ، در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد ، زیرا یک ملت جاهل ، همواره محکوم به شکست است .

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد ، او می گوید : من در « طرابلس » مشغول تحصیل علم بودم ، روزی فرماندار آن جا که خود از معارف اسلامی ، اطلاعات قابل ملاحظه ای داشت ، به من گفت : چرا دولت ، علماء و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می کند در حالی که این خدمت مقدس ، شرعا برهمه واجب است و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته ترند ، آیا این کار اشتباه نیست؟ من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم : این کار ریشه ای در قرآن مجید دارد ، آن جاکه می گوید : گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند .

او بسیاراز این جواب لذت برد ، خصوصا این که از یک فرد مبتدی مانندمن که درآن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم، صادرشده بود.(۱)

تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده و آلوده

۱۲۴ وَ اِذا مآ اُنْزِلَتْ سُورَهٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ اَیُّکُمْ زادَتْهُ هذِهِآ ایمانا فَاَمَّا الَّذینَ امَنُوا فَزادَتْهُمْ ایمانا وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ

و هنگامی که سوره ای نازل می شود ، بعضی از آنان (به

۱- « تفسیر المَنار » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۷۸ .

دیگران) می گوید این سوره ایمان کدام یک ازشما را افزون ساخت ؟ (به آن ها بگو :) اما کسانی که ایمان آورده اند ، ایمانشان را افزودوآن ها(به فضل وموهبت الهی) خوشحالند.

۱۲۵ وَ اَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْسا اِلی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ

واماآن هاکه دردل هایشان بیماری است،پلیدی برپلیدیشان افزود و از دنیا رفتند ، در حالی که کافر بودند .

« رِجْس » در لغت به معنی موجود پلید و ناپاک است و به گفته « راغب » در کتاب « مفردات » این پلیدی ها چهارگونه است ؛ گاهی از نظر غریزه و طبع و گاهی از نظر فکر و عقل و گاهی از جهت شرع و گاهی از تمام جهات .

البته شک نیست که پلیدی ناشی از نفاق و لجاجت و سرسختی در مقابل حق یک نوع پلیدی باطنی و معنوی است که اثرش در تمام وجود انسان و سخنان و کردارش سرانجام آشکار می گردد .

جمله « وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ » با توجه به ریشه کلمه « بِشارت » که به معنی سرور و خوشحالی است که آثارش در چهره انسان ظاهر گردد ، نشان می دهد به قدری اثر تربیتی آیات قرآن در مؤمنان آشکار بود که فورا علایمش در چهره هایشان نمایان می گشت .

قرآن در دوآیه بالا- این واقعیت را تأکیدمی کندکه تنها وجود برنامه ها و تعلیمات حیاتبخش برای سعادت یک فرد، یا یک گروه کافی نیست، بلکه آمادگی زمینه ها نیز باید به عنوان یک شرط اساسی مورد توجه قرارگیرد.

ص:۳۴

آیات قرآن مانند دانه های حیاتبخش باران است که می دانیم در باغ ، سبزه روید و و در شوره زار ، خس .

آن ها که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیت به آن می نگرند ، از هر سوره ، بلکه از هر آیه ای درس تازه ای فرامی گیرند که ایمانشان را پرورش می دهد و صفات بارز انسانیت را در آن ها تقویت می کند .

ولی کسانی که ازپشت شیشه های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می نگرند ، نه تنها از آن ها بهره نمی گیرند ، بلکه بر شدت کفر و عنادشان افزوده می شود .

و به تعبیردیگر در برابر هرفرمان تازه ای، نافرمانی و عصیان جدیدی می کنند و در مقابل هر دستوری، سرکشی تازه ای و در مقابل هرحقیقت، لجاجت جدیدی و این سبب تراکم عصیان هاو نافرمانی ها و لجاجت ها در وجودشان می شود و چنان ریشه های این صفات زشت در روح آنان قوی می گردد که سرانجام در حال کفر می میرند و راه بازگشت به روی آن ها به کلی بسته می شود .

و باز به تعبیر دیگر ؛ در هیچ برنامه تربیتی تنها « فاعلیت فاعل » کافی نیست، بلکه روح پذیرش و « قابلیت قابل » نیز شرط اساسی است .

در آیات فوق « نفاق » و صفات زشتی که لازمه آن است ، به عنوان بیماری قلبی شمرده شده و « قَلْب » در این گونه موارد به معنی روح و عقل است و بیماری قلبی در این موارد به معنی رذایل اخلاقی و انحرافات روانی است و این تعبیر نشان می دهد انسان اگر از روحیه سالمی برخوردار باشد ، هیچ یک از این صفات زشت نباید در وجود او

ریشه بدوانـد و این گونه اخلاـق همچون بیماری جسـمانی برخلاف طبیعت انسان می باشـد و بنابراین آلودگی به این صـفات دلیل بر انحراف از مسیراصلی طبیعی و بیماری روحی و روانی است .

برای کسب اطلاعـات بیشـتر در زمینه بیمـاری قلب و مفهوم آن در قرآن، می توانیـد به جلـد اول « تفسـیر نمونه » ، صـفحه ۶۴ مراجعه فرمایید.

آیات فوق درس عجیبی به همه ما مسـلمانان می دهد ، زیرا این واقعیت را بیان می کند که مسـلمانان نخستین با نزول هر سوره ای از قرآن، روح تازه ای پیـدا می کردند و تربیت نوینی می یافتند ، آن چنان که آثارش به زودی در چهره هایشان نمایان می گشت ، درحـالی که امروز افراد به ظـاهر مسـلمانی را می بینیم که نه تنها خوانـدن یک سوره در آن ها اثر نمی گـذاردبلکه از ختم تمام قرآن نیز درآن هاکمترین اثری دیده نمی شود.

آیـا سوره هـا و آیات قرآن اثر خود را از دست داده انـد ؟ و یا آلودگی افکار و بیماری دل ها و وجود حجاب ها که از اعمال سوء ما ناشـی می شود ، چنین حالت بی تفاوتی و نفوذناپـذیری را به قلب های ما داده است ، باید از این حال به خدا پناه ببریم و از درگاه پاکش بخواهیم که قلبی همچون قلب مسلمانان نخستین به ما ببخشد .

آخرین آیات قرآن مجید

۱۲۸ لَقَدْ جآءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ

رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصراربه هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان

رؤوف و مهربان است .

« حِرْص » در لغت به معنای شدت علاقه به چیزی است .

این آیه و آیه بعد که به گفته بعضی از مفسران ، آخرین آیاتی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و با آن سوره برائت پایان می پذیرد، در واقع اشاره ای است به تمام مسائلی که در این سوره گذشت.

زیرا از یک سو به تمام مردم اعم از مؤمنان و کافران و منافقان گوشزد می کند که سختگیری های پیامبر و قرآن و خشونت های ظاهری که نمونه هایی از آن در این سوره بیان شد ، همه به خاطر عشق وعلاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به هدایت و تربیت و تکامل آن ها است.

از سوی دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خبر می دهد که از سرکشی ها و عصیان های مردم که نمونه های زیادی ازآن نیزدراین سوره گذشت، نگران و ناراحت نباشد و بداندکه در هرحال خداوندپشتیبان و یار و یاور اواست.

لذا درنخستین آیه، روی سخن را به مردم کرده ، می گوید : « پیامبری از خودتان به سوی شما آمد » (لَقَدْ جآءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ) .

(۵۲) سوره تَوبَه

مخصوصا این که به جای « مِنْکُمْ » در این آیه « مِنْ اَنْفُسِکُمْ » آمده است ، اشاره به شدت ارتباط پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم است ، گویی پاره ای ازجان مردم و از روح جامعه درشکل پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهرشده است.

به همین دلیل تمام دردهای آن هارا می داند،ازمشکلات آنان آگاه است و درناراحتی ها و غم ها و اندوه هاباآنان شریک می باشدو بااین حال تصور نمی شودسخنی جز به نفع آن هابگوید وگامی جزدرراه آن هابرداردواین در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است.

و عجیب این که گروهی از مفسران که تحت تأثیر تعصّبات نژادی و عربی بوده اند ، گفته اند: مخاطب در این آیه ، نژاد عرب است ، یعنی پیامبری از این نژاد به سوی شما آمد .

به عقیده ما این بدترین تفسیری است که برای آیه فوق ذکر کرده اند ، زیرا می دانیم چیزی که در قرآن از آن سخنی نیست ، مسأله « نژاد » است ، همه جا خطابات قرآن با « یا اَیُّهَا النّاسُ » و « یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا » و امثال آن ها شروع می شود و در هیچ موردی

« یا اَیُّهَا الْعَرَبُ » و « یا قُرَیْشُ » و مانند آن وجود ندارد .

به علاوه ذیل آیه که می گوید : « بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ » به روشنی این تفسیر را نفی می کند، زیرا درآن سخن از همه مؤمنان است، از هر قوم و ملت و نژادی که باشند .

جای تأسف است که بعضی از دانشمندان متعصب، قرآن را از آن اوج جهانی و بشری فرود آورده و می خواهند در محدوده های کوچک نژادی محصور کنند .

به هر حال پس از ذکر این صفت (مِنْ اَنْفُسِکُمْ) به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر صلی الله علیه و آله که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد ، اشاره می کند .

نخست می گوید : « هرگونه ناراحتی و ضرری به شما برسد ، برای او سخت ناراحت کننده است » (عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ) .

یعنی او نه تنهااز ناراحتی شما خشنود نمی شود ، بلکه بی تفاوت هم نخواهد بود، او به شدت از رنج های شمارنج می برد و اگراصرار بر هدایت شماوجنگ های طاقت فرسای پرزحمت دارد، آن هم برای نجات شما، برای رهاییتان ازچنگال ظلم وستم و گناه و بدبختی است. دیگراین که « او سخت به هدایت

شما علاقمنداست » و به آن عشق می ورزد(حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ).

جالب این که درآیه موردبحث به طورمطلق می گوید:«حریص بر شما است»، نه سخنی ازهدایت به میان می آورد و نه ازچیز دیگر، اشاره به این که به هرگونه خیر و سعادت شما و به هرگونه پیشرفت و ترقی و خوشبختیتان عشق می ورزد (و به اصطلاح حذف متعلق ، دلیل بر عموم است) .

بنابراین اگر شما را به میدان های پرمرارت جهاد ، اعزام می دارد و اگر منافقان را تحت فشار شدید می گذارد ، همه این ها به خاطر عشق به آزادی ، شرف ، عزت و هدایت شما و پاکسازی جامعه شما است .

سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره کرده می گوید : « او نسبت به مؤمنان رؤوف و رحیم است » (بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ).

بنابراین هرگونه دستور مشکل و طاقت فرسایی را می دهد (حتی گذشتن از بیابان های طولانی و سوزان در فصل تابستان ، با گرسنگی و تشنگی ، برای مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک) آن هم یک نوع محبت و لطف از ناحیه او است . در این که «رَؤُوف» و «رَحیم» با هم چه تفاوتی دارند، در میان مفسران گفتگو است ، ولی به نظر می رسد بهترین تفسیر آن است که «رَؤُوف» اشاره به محبت و لطف مخصوص در مورد فرمانبرداران است ، درحالی که «رَحیم» اشاره به رحمت در مقابل گناهکاران می باشد .

ولی نباید فراموش کرد که این دو کلمه هنگامی که از هم

جدا شوند، ممکن است در یک معنی استعمال شود ، اما به هنگامی که همراه یکدیگر ذکر شوند ، احیانا دو معنی متفاوت می بخشند .

۱۲۹ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّهُ لاآاِلهَ اِلّاهُوَعَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ

اگرآن هاروی(از حق)بگردانند(نگران نباش)بگو: خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است .

در این آیه که آخرین آیه سوره توبه است ، پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری می دهدکه ازسرکشی ها و عصیان های مردم دلسرد و نگران نشود.

جایی که عرش و عالم بالا و جهان ماوراء طبیعت با آن همه عظمتی که دارد ، در قبضه قدرت او و تحت حمایت و کفالت او است، چگونه مرا تنها می گذارد و در برابر دشمن یاری نمی کند؟ مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد ؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصور می شود ؟

پروردگارا تو به مجاهدان وعده پیروزی داده ای ، نصرت و یاریت رانزدیک کن وپیروزی نهایی را به مامرحمت فرما و این تشنگان و شیفتگان رابا زلال ایمان و عدل و آزادی سیراب فرما و دیدگان ما را به ظهور امام زمان "عجل اللّه تعالی فرجه الشریف" منوّر بگردان پایان سوره تَوبَه

سوره یُونُس

سوره یُونُس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الآر تِلْکَ ایاتُ الْکِتابِ الْحَکیمِ

الر ، آن آیات کتاب حکیم است .

تعبیر به « تِلْکَ » (آن ها) (اسم اشاره بعید) به جای « هذِهِ » (این ها) (اسم اشاره به نزدیک) که نظیر آن در آغاز سوره بقره نیز آمده است ، از تعبیرات لطیف قرآن محسوب می شود و کنایه از عظمت و والا بودن مفاهیم قرآن است .

زیرا مطالب پیش پا افتاده و ساده را غالبا با اسم اشاره نزدیک می آورند ، اما مطالب مهمی که در سطح بالا و گویی بر فراز آسمان ها در یک افق عالی قرار گرفته ، با اسم اشاره دور بیان می کنند و اتفاقا در تعبیرات روزمره ما نیز از این تعبیر استفاده می کنیم و برای عظمت اشخاص هرچند در حضورشان بوده باشیم، « آن جناب » یا « آن حضرت »

می گوییم، نه این جناب و این حضرت ، ولی به هنگام تواضع، کلمه «این جانب»را به کار می بریم .

توصیف کتاب آسمانی یعنی قرآن به « حَکیم » ، اشاره به این است که آیات قرآن دارای آن چنان استحکام و نظم و حسابی است که هرگونه باطل و خرافه و هزل را ازخود دور می سازد، جز حق نمی گوید و جز به راه حق دعوت نمی کند .

ص:۴۱

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

۲ اَکانَ لِلنّاسِ عَجَبا اَنْ اَوْحَیْنآ اِلی رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ اَنْـذِرِالنّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذینَ امَنُوآ اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قالَ الْکافِرُونَ اِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبینٌ

آیا این برای مردم موجب شگفتی است که به یکی از آن ها وحی فرستادیم که مردم را انذار کن و به کسانی که ایمان آورده اند ، بشارت ده که برای آن ها پاداش های مسلم

نزد پروردگارشان (و سابقه نیک) است (اما) کافران گفتند : این ساحر آشکاری است .

در این که منظور از « قَدَمَ صِدْقٍ » چیست ؟ در میان مفسران بحث است ، اما روی هم رفته یکی از سه تفسیر (یا هرسه باهم) برای آن قابل قبول است .

نخست این که ؛ اشاره به آن است که ایمان ، سابقه فطری دارد و درحقیقت مؤمنان با ابراز ایمان ، مقتضای فطرت خود را تصدیق و تأکید کرده اند (زیرا یکی از معانی « قَدَم » ، "سابقه" است) چنان که می گویند : « لِفُلانٍ قَدَمٌ فِی الْاِسْلامِ ، اَوْ قَدَمٌ فِی الْحَرْبِ : فلان کس در اسلام یا در جنگ و مبارزه سابقه دارد » .

دوم این که ؛ اشاره به مسأله معاد و نعمت های آخرت باشد ، زیرا یکی از معانی « قَدَم » ، "مقام و منزلت" است (به تناسب این که انسان با پای خود به منزلگاهش وارد می شود) یعنی برای افراد باایمان ، مقام و منزله ثابت و مسلمی در پیشگاه خدا است که هیچ چیز نمی تواند آن را

تغییر دهـد و دگرگون سـازد. سوم این که ؛ « قَـدَم » به معنی "پیشوا و رهبر" است ، یعنی برای مؤمنان ، پیشوا و رهبری صادق فرستاده شده است .

روایات متعددی که در تفاسیرشیعه و اهل تسنن در ذیل این آیه وارد شده و«قَدَمَ صِدْق»رابه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یاولایت علیتفسیر کرده، مؤیدهمین معنی است (۱)

باز در پایان آیه به یکی از اتهاماتی که مشرکان کرارا برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر می کردند، اشاره کرده ، می گوید : « قالَ الْکافِرُونَ اِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبینٌ » .

این که چرا نسبت سِحر به پیامبر صلی الله علیه و آله می دادند ، روشن است زیرا در برابر سخنان اعجازآمیز و برنامه ها و قوانین درخشان و سایر معجزاتش پاسخ قانع کننده ای نداشتند، جز این که فوق العادگی آن را با سِحر تفسیر کنند و به این صورت پرده جهل و بی خبری برای ساده لوحان روی آن بیفکنند .

این گونه تعبیرها که از ناحیه دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله صادر می شد ، خود دلیل روشنی است بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله کارهای خارق العاده ای داشته که افکار و دل ها را به سوی خود جذب می کرده است ، مخصوصا تکیه کردن روی سِحر در مورد قرآن مجید خود گواه زنده ای بر جاذبه فوق العاده این کتاب آسمانی است که آن ها برای اغفال مردم آن را زیر پرده سِحر می پوشاندند .

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۷۷ .

۳ اِنَّ رَبَّکَمُ اللّهُ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ فی سِتَّهِ اَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ ما مِنْ شَفیعٍ اِلّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ ذلِکَمُ اللّهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدوُهُ اَفَلا تَذَکَّروُنَ

پروردگار شما خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید ، سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار (جهان) پرداخت ، هیچ شفاعت کننده ای جز

به اذن او وجود ندارد ، این است خداوند پروردگار شما ، پس او را پرستش کنید ، آیا متذکر نمی شوید ؟

کلمه « یَوْم » در لغت عرب و « روز » در فارسی و معادل آن در سایر لغات ، بسیاری مواقع به معنی دوران استعمال می شود ، چنان که می گوییم : روزی در کشور ما استبداد حکومت می کرد ولی اکنون در پرتو انقلاب روز آزادی است، یعنی دورانی استبداد بود و پس از پایان استبداد ، دوران رهایی مردم رسیده است .

برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به جلد ۶ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۲۰۰ ، ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف مراجعه فرمایید.

بنابراین مفهوم جمله فوق این می شود که ؛ پروردگار آسمان و زمین را در شش دوران آفریده است و چون درباره این دوران های ششگانه سابقا سخن گفته ایم ، از تکرار آن خودداری می کنیم .

سپس می افزاید : « ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ » .

کلمه « عَرْش » گاهی به معنی سقف و گاهی به معنی چیزی که

دارای سقف است و زمانی به معنی تخت های بلندپایه می آید ، این معنی اصلی آن است اما معنی کنایی آن ، همان قدرت است ، چنان که می گوییم : فلان شخص بر تخت نشست و یا پایه های تختش فروریخت و یا او را از تخت به زیر آوردند ، همه این ها کنایه از قدرت یافتن و یا از دست دادن قدرت است ، در حالی که ممکن است اصلاً تختی در کار نبوده باشد، به همین دلیل «اِسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ» ، به معنی این است که خداوند زمام امور جهان را بر دست گرفت .

توضیحات بیشتر در خصوص معانی « عَرْش » ، در جلد ۶ « تفسیرنمونه »، صفحه ۲۰۴ و جلد ۲، صفحه ۲۰۰ مطرح شده است.

« یُدَبِّرُ » از ماده « تَدْبیر » در اصل از « دَبْر » به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است ، بنابراین « تدبیر » به معنی بررسی کردن عواقب کارها و مصالح را سنجیدن و برطبق آن عمل نمودن است. پس از آن که روشن شد خالق و آفریدگار « اللّه » است و زمام اداره جهان هستی به دست او است و تدبیر همه امور به فرمان او می باشد ، معلوم است که بت ها این موجودات بی جان و عاجز و ناتوان ، هیچ گونه نقشی در سرنوشت انسان ها نمی توانند داشته باشند ، لذا در جمله بعد می فرماید : « ما مِنْ شَفیعٍ اِلّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ ... » (۱)

۱- پیرامون مسأله مهم «شفاعت» در جلد ۱ «تفسیر نمونه»، صفحه ۱۶۰ و جلد ۲ ، صفحه ۱۹۶ توضیحات خوبی داده شده است .

خداشناسی و معاد

۴ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعا وَعْدَ اللّهِ حَقّا اِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ لِيَجْزِىَ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا لَهُمْ
شَرابٌ مِنْ حَميمٍ وَ عَذابٌ اَليمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ

بازگشت همه به سوی اواست، خداوندوعده حقی فرموده، او خلق را آغاز کرد سپس آن را بازمی گرداند ، تا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به عدالت جزا

دهد و برای کسانی که کافر شدند ، نوشیدنی از مایع سوزان است و عذاب دردناکی به خاطر آن که کفر می ورزیدند .

با این که خداوند مکان و محلی ندارد و مخصوصا باتوجه به این که در این جهان نیز همه جا هست و از ما به ما نزدیک تراست، موجب شده که مفسران در تفسیر « اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعا » در آیه فوق و آیات دیگر قرآن ، تفسیرهای گوناگون کنند .

اما آن چه بادقت در آیات قرآن به دست می آید ، این است که عالم حیات و زندگی همچون کاروانی است که از جهان عدم به حرکت درآمده و در مسیر بی انتهای خود به سوی بی نهایت که ذات پاک خدا است ، پیش می رود ، هرچند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی نهایت نخواهد شد ولی سِیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی گردد ، حتی پس از قیامت ، باز این سِیر تکاملی ادامه می یابد (که در

بحث معاد شرح داده ایم) .(۱)

قرآن می گوید : « یا اَیُّهَا الْاِنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا : ای انسان تو با تلاش و کوشش به سوی پروردگارت پیش می روی » .

و نیز می گوید:«یا اَیَّتُهَاالنَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ اِرْجِعی اِلی رَبِّکِ : ای روحی که در پرتوایمان و عمل صالح به سرحدآرامش واطمینان رسیده ای، به سوی پروردگارت بازگرد » .

و از آن جا که آغاز این حرکت از ناحیه آفریدگار شروع شده و نخستین جرقه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است ، تعبیر به « رجوع » و بازگشت شده است .

خلاصه این که این گونه تعبیرها علاوه بر این که اشاره به آغاز حرکت عمومی موجودات از ناحیه خدا است ، هدف و مقصود این حرکت را که ذات پاك او است ، نیز مشخص می کند.

و باتوجه به این که تقدیم کلمه « اِلَیْهِ » دلیل انحصار است ، روشن می شود که هیچ وجودی جز ذات پاك او نمی تواند مقصد حرکت تکاملی انسان باشد ، نه بت ها و نه هیچ مخلوق دیگر ، زیرا همه این ها محدودند و مسیر انسان ، یک مسیر نامحدود است .

آن ها که در معاد تردید دارند ، باید آغاز خلقت را بنگرند ، کسی

۱- توضیحات بیشتردرکتاب «معاد و جهان پس ازمرگ» تألیف آیه اللّه مکارم شیرازی مطرح شده است.

که جهـان را در آغـاز ایجـاد کرد ، توانـایی اعاده آن را دارد ، این اسـتدلال به صورت دیگری در آیه ۲۹ سوره اعراف ضمن یک جمله کوتاه بیان شده است ؛ « کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ : همان گونه که شـما را در آغاز ایجاد کرد ، بازمی گرداند » که شرح آن در تفسیر سوره اعراف گذشت .

آیـات مربوط به معـاد در قرآن نشان می دهـد که علت عمـده تردیـد مشـرکان و مخالفان ، این بوده که در امکان چنین چیزی تردید داشته اند و با تعجب سؤال می کردند ؛ آیا این استخوان های خاک شده ، بار دیگر لباس حیات و زندگی دربر می کند و به شکل نخست بازمی گردد ؟ لذا قرآن نیز روی همین مسأله « امکان » ، انگشت گذارده و می گوید :

فراموش نکنیـد آن کسـی که جهان را از نو سامان می بخشد و مردگان را زنده می کند ، همان آفریدگاری است که در آغاز چنین کرده است .

سپس در ادامه آیه سخن از هدف معاد ، به میان می آورد که ؛ « لِیَجْزِیَ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالْقِسْطِ » .

« قِسْط » در لغت به معنی پرداختن سـهم دیگری است و لـذا مفهوم دادگری در آن نهفته است ، جالب این که در آیه فوق این کلمه تنها در موردکسانی که عمل صالـح دارند و پاداش نیک دریافت می کنند، گفته شده ولی در مورد کیفر بدکاران عنوان نشـده است ، این به خاطر آن است که مجازات و کیفر شـکل در آمد و سـهمیه ندارد و به تعبیر دیگر کلمه قسط تنها متناسـب پاداش نیک است نه مجازات .

ماه و خورشید گوشه ای از آیات عظمت خدا

۵ هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیآءً وَ الْقَمَرَ نُورا وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنینَ وَ الْحِسابَ ما

خَلَقَ اللّهُ ذلِکَ اِلاّبِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الْایاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منزلگاه هایی مقدر کرد تا عدد سال ها و حساب (کارها) را بدانید ، خداوند این را جز به حق نیافریده ، او آیات(خود را)برای گروهی که اهل دانشند، شرح می دهد.

خورشید با نور عالمگیرش نه تنها بستر موجودات را گرم و روشن می سازد ، بلکه در تربیت گیاهان و پرورش حیوانات ، سهم عمده و اساسی دارد و اصولاً ـ هر حرکت و جنبشی در کره زمین وجود دارد ، حتی حرکت بادها و امواج دریاها و جریان رودها و آبشارها ، اگر درست دقت کنیم ، از برکت نور آفتاب است و اگر روزی این اشعه حیاتبخش از کره خاکی ما قطع شود ، در فاصله کوتاهی تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فراخواهد گرفت .

ماه با نور زیبایش چراغ شب های تار ما است ، نه تنها شبروان را در بیابان ها رهبری می کند ، بلکه روشنایی ملایمش برای همه ساکنان زمین مایه آرامش و نشاط است .

سپس به یکی دیگر از آثار مفید وجود ماه اشاره کرده و می گوید : « خداوند برای آن منزلگاه هایی مقدر کرد تا شماره سال ها و حساب زندگی و کار خویش را بدانید » (وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا

ص:۴۹

عَدَدَ السِّنينَ وَ الْحِسابَ) .

یعنی اگر می بینید ماه از نخستین شب که هلال باریکی بیش نیست ، رو به افزایش می رود تا حدود نیمه ماه و از آن پس تدریجا نقصان می یابد تا یکی دو روز آخر ماه بعد در تاریکی مُحاق فرومی رود و بار دیگر به شکل هلال ظاهر می گردد و همان منزلگاه های پیشین را طی می کند ، این دگرگونی عبث و بیهوده نیست بلکه یک تقویم بسیار دقیق و زنده طبیعی است که عالم و جاهل می توانند آن را بخوانند و حساب تاریخ کارها و امور زندگی خود را نگهدارند و این اضافه بر نوری است که ماه به ما می بخشد .

در این که ماه یک تقویم طبیعی است و می توان از

حالات مختلفش روزهای ماه را دقیقا تعیین کرد، در جلد ۲ «تفسیرنمونه» صفحه ۶ بحث شده است .

در این که میان « ضِیاء » و « نُور » چه تفاوتی است ، باید گفت: « ضِیاء » به معنی نور ذاتی است و « نُور » مفهوم اعمی دارد که ذاتی و عَرَضی هر دو را شامل می شود ، بنابراین تفاوت تعبیر در آیه فوق اشاره به این نکته است که خداوند خورشید را منبع جوشش نور قرار داد ، درحالی که نور ماه جنبه اکتسابی دارد و از خورشید سرچشمه می گیرد .

در آیه ۱۶ سوره نوح نیز می خوانیم : « وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فیهِنَّ نُورا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجا » و در آیه ۶۱ سوره فرقان آمده : « وَ جَعَلَ فیها سِراجا وَ قَمَرا مُنیرا » ، باتوجه به این که « سِراج » (چراغ) نور از خودش پخش می کند و منبع و سرچشمه نور است و خورشید در دو

ص:۵۰

آیه فوق تشبیه به « سِراج » شده ، روشن می شود که در آیات مورد بحث نیز این تفاوت بسیار متناسب است .

در این که آیا « ضِیاء » جمع است یا مفرد ، در میان اهل ادب و نویسندگان لغت اختلاف است . بعضی مانند نویسنده کتاب « قاموس » آن را مفرد دانسته اند ولی بعضی دیگر مانند « زَجّاج » ، « ضِیاء » را جمع « ضَوْء » می دانند ، نویسنده تفسیر « اَلْمَنار » و تفسیر « قُرْطبُی » نیز این معنی را پذیرفته اند و مخصوصا « اَلْمَنار » بر اساس آن استفاده خاصی از آیه کرده و می گوید : ذکر « ضِیاء » به صورت جمع در قرآن در مورد نور آفتاب اشاره به چیزی است که علم امروز پس از قرن ها آن را اثبات کرده است و آن این که نور آفتاب مرکب از هفت نور و یا به تعبیر دیگر هفت رنگ است ، همان رنگ هایی که در رنگین کمان و به هنگام عبور نور از منشورهای بلورین دیده می شود .

در این که مرجع ضمیر « قَدَّرَهُ مَنازِلَ » (برای آن منزلگاه هایی قرار دارد) تنها ماه است و یا ماه و خورشید هردو را شامل می شود ، باز در میان مفسران گفتگو است ، ولی انصاف این است که ظاهر آیه نشان می دهد که این ضمیر مفرد تنها به « قَمَر » که نزدیک آن است ، بازمی گردد و این خود نکته ای دارد ، زیرا ؛

اولاً ماه هایی که در اسلام و قرآن به رسمیت شناخته شده ، ماه های قمری است .

ثانیا ماه کره ای است متحرک ومنزلگاه هایی دارد و اما خورشید در وسط منظومه شمسی قرارگرفته و حرکتی درمجموع این منظومه

ندارد و این اختلاف برج ها و سِیر خورشید در صورفلکی دوازده گانه که از « حمل » شروع می شود و به « حوت » ختم می گردد ، به خاطر حرکت خورشید نیست بلکه به خاطر حرکت زمین به دور خورشید است و این گردش زمین سبب می شود که خورشید را هرماه روبروی یکی از صور فلکی دوازده گانه ببینیم ، بنابراین خورشید منزلگاه های مختلف ندارد بلکه تنها ماه دارای منزلگاه ها است .

آیه فوق در حقیقت اشاره به یکی از مسائل مربوط به کرات آسمانی می کند ، که در آن زمان از نظر علم و دانش بشر پوشیده بود و آن این که ماه دارای حرکت است و اما خورشید حرکتی ندارد .

مسأله عدد و حساب که در آیه فوق به آن اشاره شده ، درواقع یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر در تمام زمینه ها است .

می دانیم اهمیت یک موهبت هنگامی آشکار می شود که زندگی را بدون آن مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم ، روی این حساب فکر کنید اگر یک روز تاریخ (امتیاز روزها ، ماه ها و سال ها) از زندگی بشر برداشته شود و مثلاً نه روزهای هفته روشن باشد و نه روزهای ماه و نه شماره ماه ها و سال ها ، در این موقع تمام مسائل تجاری ، اقتصادی ، سیاسی و هرگونه قرارداد و برنامه زمان بندی شده به هم می ریزد و هیچ کاری نظم و انضباطی به خود نخواهد گرفت ، حتی وضع کشاورزی، دامداری و صنایع تولیدی نیز دچار هرج و مرج می شود .

اما از آن جا که خداوند انسان را برای یک زندگی سعادتبخش و توأم با نظام ، آفریده ، وسایل آن را نیز در اختیارش گذاشته است .

ص:۵۲

درست است که انسان با یک تاریخ قراردادی می توانـد کارهای خود را تا حـدودی منظم سازد ولی اگر بر پایه یک میزان طبیعی استوار نباشد ، نه عمومیت پیدا می کند و نه چندان قابل اعتماد است .

جزء یازدهم (۷۵)

گردش ماه و خورشید (یا صحیح تر زمین به دور خورشید) و منزلگاه هایی که دارند ، یک تقویم طبیعی را پی ریزی می کند که همه جا و برای همه کس روشن و قابل اعتماد است .

همان طور که مقدار شبانه روز که یک واحد کوچک تاریخی است، بر اثر یک عامل طبیعی یعنی حرکت زمین به دور خود به وجود می آید ، ماه و سال نیز باید متکی بر یک گردش طبیعی باشد و به این ترتیب حرکت ماه به دور کره زمین ، یک واحد بزرگ تر (ماه که تقریبا مساوی ۳۰ روز است) و حرکت زمین به دور آفتاب ، واحد عظیم تری یعنی سال را تشکیل می دهد .

گفتیم تقویم اسلامی بر اساس تقویم قمری و گردش ماه است ، درست است که گردش خورشید در برج های دوازده گانه نیز وسیله خوبی برای تعیین ماه های شمسی است ، ولی این تقویم با این که طبیعی است ، به درد همه نمی خورد و تنها دانشمندان نجوم از طریق رصدهای نجومی می توانند بودن خورشید را در فلان برج تشخیص دهند، به همین دلیل دیگران مجبورند به تقویم هایی که به وسیله همان منجمان تنظیم شده ، مراجعه کنند .

ولی گردش منظم ماه به دور زمین ، تقویم روشنی به دست می دهد که حتی افراد بی سواد و بیابان گرد نیز قادر به خواندن

خطوط و نقوش آن هستند .

(۷۶) سوره یُونُس

توضیح این که؛ قیافه ماه هر شب در آسمان به گونه خاصی غیر از شب قبل و بعد است ، به طوری که دو شب در تمام ماه وضع و قیافه ماه در آسمان یکسان نیست و اگر کمی در وضع ماه هر شب دقت کنیم ، کم کم عادت خواهیم کرد که بادقت تعیین کنیم آن شب ، چندمین شب ماه است .

ممکن است بعضی ها تصور کنند از نیمه دوم ماه به بعد منظره های نیمه اول ماه عینا تکرار می شود و مثلاً چهره ماه در شب بیست و یکم ، مانند شب هفتم است ، ولی این یک اشتباه بزرگ است ، زیرا قسمت ناقص ماه در نیمه اول طرف بالا است ، درحالی که قسمت ناقص در

جزء یازدهم (۷۷)

نیمه دوم، طرف پایین است و به تعبیر دیگر نوک های هلال در آغاز ماه ، به سمت شرق است ، در حالی که نوک های ماه در اواخر ماه به سمت غرب می باشد ، به علاوه ماه در اوایل ماه در سمت غرب دیده می شود ، ولی در اواخر بیشتر در سمت شرق و بسیار دیرتر طلوع می کند .

به این ترتیب می توان از شکل ماه با تغییرات تدریجی اش به عنوان یک روزشمار استفاده کرد و بادقت روزهای ماه را از شکل ماه به دست آورد .

به هرحال ما در این موهبت که نامش را «نظام تاریخی» می نامیم، مدیون این آفرینش الهی هستیم و اگر حرکات ماه و خورشید (زمین) نبود ، چنان هرج و مرج و ناراحتی در زندگی برای ما پدید می آمد که حسابی برای آن متصور نبود .

ص:۵۴

زنـدانیانی که در سـلول های انفرادی و تاریک گرفتار شده اند و زمان را گم کرده اند ، این سـرگردانی و بلاتکلیفی را کاملاً احساس کرده اند .

۶ اِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ

(۷۸) سوره یُونُس

مسـلما در آمـد و شـد شب و روز و آن چه خداونـد در آسـمان هـا و زمین آفریـده ، آیـات (و نشـانه هایی) است برآن هاکه پرهیزکارند(و گناه چشم دلشان رانابینا نکرده است).

نه تنها خود آسـمان ها و زمین از آیات خدا است ، بلکه تمام ذرات موجوداتی که در آن ها وجود دارد ، هریک آیتی و نشانه ای محسوب می شود ، امـا تنهـا کسـانی آن ها را درک می کننـد که در پرتو تقوا و پرهیز از گناه ، صـفای روح و روشن بینی یافته و می توانند چهره حقیقت و جمال یار را ببینند .

در آیه فـوق آمـد و شـد شب و روز یکی از نشـانه هـای خـدا شـمرده شـده است و این به خـاطر آن است که اگر نـور آفتـاب یکنواخت وبه طور مـداوم برزمین می تابیـد، مسـلما درجه حرارت در زمین به قدری بالا می رفت که قابل زندگی نبود (مانند حرارت سوزان ماه در روزهایش که به اندازه ۱۵ شبانه روز زمین طولانی است) و همچنین اگر شب به طور

مستمر ادامه می یافت، همه چیز از شدت سـرما می خشـکید (همانند شب های طولانی ماه) ولی خداوند این دو را پشت سـر یکدیگر قرار داده تا بستر حیات و زندگی را در کره زمین آماده و مهیا سازد. در جلد اول «تفسیرنمونه» صفحه ۴۱۰ و جلد ۳ ، صفحه ۲۱۴ در این باره توضیحات

دیگری مطرح گردیه است .

نقش عـدد و حسـاب و تاریـخ و سـال و مـاه در نظام زنـدگی بشـر و پیونـدهای اجتماعی و کسب و کار بر همه کس روشن و آشکار است .

۹ اِنَّ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ یَهْدیهِمْ رَبُّهُمْ بِایمانِهِمْ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهارُ فی جَنّاتِ النَّعیمِ

(ولی) کسـانی که ایمان آوردنـد و عمل صالـح انجام دادنـد، خداونـد آن ها را در پرتو ایمانشان هـدایت می کنـد ، از زیر (قصرهای) آن ها نهرها در باغ های بهشت جریان دارد .

این نور هـدایت الهی که از نور ایمانشـان سرچشـمه می گیرد ، تمـام افق زنـدگانی آن ها را روشن می سازد ، در پرتو این نور آن چنان روشن بینی پیـدا می کنند که جار و جنجال های مکتب های مادی و وسوسه های شـیطانی و زرق و برق های گناه و زر و زور ، فکر آن ها را نمی دزدد و از راه به بیراهه گام نمی نهند .

(۸۰) سوره یُونُس

در جمله « یَهْـدیهِمْ رَبُّهُمْ بِایمـانِهِمْ » سـخن از هـدایت انسـان در پرتـو ایمـان به میـان آمـده است ، این هـدایت ، مخصـوص به زنـدگی جهان دیگر نیست ، بلکه در این جهان نیز «انسان مؤمن در پرتو ایمانش از بسـیاری اشـتباهات و فریبکاری ها و لغزش هایی که مولود طمع ، خودخواهی ، هوی و هوس است ، نجات می یابـد» و راه خود را در جهان دیگر به سوی بهشت در پرتو این ایمـان پیـدا می کنـد، چنان که قرآن درآیه ۱۲ سوره حدیـد می گویـد: «یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِنـاتِ یَسْـعی نُورُهُمْ بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ

بِاَیْمانِهِمْ : در آن روز مردان و زنان باایمان را می بینی که شعاع نورشان در پیشاپیش رو و در طرف راستشان در حرکت است » .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِذا خَرَجَ مِنْ

قَبْرِه صُوِّرَ لَهُ عَمَلُهُ فی صُورَهٍ حَسَنَهٍ فَیَقُولُ لَهُ اَنَا عَمَلُکَ فَیَکُونُ لَهُ نُورا وَ قائِدا اِلَی الْجَنَّهِ : هنگامی که مؤمن از قبر خودخارج می شود، اعمالش به صورت زیبایی نمایان می گردد و با او سخن می گوید که من اعمال تو هستم و به صورت نوری درمی آید که او را به سوی بهشت هدایت می کند » .(۱)

در این آیه ، « تَجْری مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهارُ » آمده است ، در حالی که در آیات دیگر قرآن «تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ» دیده می شود و به تعبیر دیگر در موارد دیگر می خوانیم که ؛ از زیر درختان بهشت نهرها جریان دارد ، اما در آیه فوق می خوانیم ؛ از زیر پای بهشتیان نهرها جاری است .

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که حتی قصرهای بهشتیان بر روی نهرها بنا شده که لطف و زیبایی فوق العاده ای به آن ها می بخشد .

۱ « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۱۷ ، صفحه ۴۰ .

و یا اشاره به این که نهرهای بهشتی به فرمان آن ها هستند و در قبضه قدرتشان می باشد ، چنان که در آیه ۵۱ سوره زخرف ، در سرگذشت فرعون می خوانیم که می گفت: «اَلَیْسَ لی مُلْکُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْاَنْهارُ تَجْری مِنْ تَحْتی:آیاحکومت مصردراختیارمن نیست واین نهرهابه فرمان

من جریان ندارند »

۱۰ دَعْویهُمْ فیها سُبْحانَکَ اللّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فیها سَلامٌ وَ اخِرُ دَعْویهُمْ اَنِ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ

گفتار(و دعای)آن ها دربهشت این است که خداوندا منزهی تو و تحیت آن ها، سلام و آخرین سخنشان، حمد مخصوص پروردگار عالمیان است .

در آیه مورد بحث اشاره به سه حالت و یا سه نعمت و لذت بزرگ بهشتیان شده است ؛

حالت نخست توجه به ذات پروردگار و لذتی که از این توجه به آن ها دست می دهد ، که قابل مقایسه با هیچ لذتی نیست .

جزء یازدهم (۸۳)

حالت دوم لذتی است که بر اثر تماس داشتن با مؤمنان دیگر در آن محیط پر از صلح و تفاهم پیدامی شود که بعداز لذت توجه به خدا ، از همه چیز برتر است .

حالت سوم لذتی است که از انواع نعمت های بهشتی به آن ها دست می دهد و باز آن ها را متوجه به خدا می سازد و حمد و سپاس اورامی گویند .

۱۱ وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ اِلَیْهِمْ اَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقآءَنا فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ

اگر همان گونه که مردم در به دست آوردن خوبی ها عجله دارند،خداوند (به کیفراعمالشان) مجازاتشان کند، عمرشان

به پایان می رسد(وهمگی نابود خواهندشد)ولی آن ها که امید لقای مارااندارند،به حال خودشان رهامی کنیم تادر طغیانشان سرگردان شوند .

(۸۴) سوره یُونُس

در این آیه می گوید : « اگر خداوند مجازات مردم بدکار را سریعا و در این جهان انجام دهد و همان گونه که آن ها در به دست آوردن نعمت و خیر و نیکی عجله دارند ، در مجازاتشان تعجیل کند ، عمر همگی به پایان می رسد و اثری از آن ها باقی نمی ماند » ، ولی از آن جا که لطف خداوند همه بندگان حتی بدکاران و کافران و مشرکان را نیز شامل می شود ، در مجازاتشان عجله به خرج نمی دهد ، شاید بیدارشوند و توبه کنند و از بیراهه به راه بازگردند .

به علاوه اگر مجازات بااین سرعت انجام می گرفت ، حالت اختیار که پایه تکلیف است ، تقریبا از میان می رفت و اطاعت مطیعان ، جنبه اضطراری به خود می گرفت ، چراکه در صورت تخلف ، فورا مجازات دردناکی را در برابرخودمی دیدند .

۱۲ وَ اِذا مَسَّ الْاِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ اَوْ قاعِدا اَوْ قآئِما فَلَمّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنآ اِلى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

جزء یازدهم (۸۵)

و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد ، ما را (در همه حال) درحالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است ، می خواند ، اما هنگامی که ناراحتی او را برطرف ساختیم، چنان می رودکه گویی هرگز ما را برای حل

مشکلی که به او رسیده ، نخوانده ، این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است .

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک ، کنار رفتن حجاب ها از روی فطرت پاک آدمی است ، در کوره حوادث ، تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است ، می سوزد و از میان می رود و برای مدتی هرچند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد. سپس می گوید : اما این افراد ، چنان کم ظرفیت و بی خرد هستند که « به مجرد این که بلا و ناراحتی آن ها را برطرف می سازیم ، آن چنان در غفلت فرومی روند ، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند » و ما نیز به آن ها کمکی نکردیم (فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنآ اِلی ضُرٍّ

(۸۶) سوره یُونُس

مَسَّهُ). « آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است » (کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) .

در این که چه کسی اعمال این گونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می دهد ، در ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام ، جلد ۵ « تفسیر نمونه » بحث شده است و اجمال سخن این است که ؛

زینت دهنده ، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هرقدر انسان به آن ها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می گیرد و نه تنها قبح و زشتی آن ها تدریجا از میان می رود، بلکه کم کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می گردد.

و اما چرا در آیه فوق این گونه افراد به عنوان « مُسْرِف » (اسرافکار) معرفی شده اند ، به خاطر این است که چه اسرافی از این

بالاتر که انسان مهم ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان، مُسرف محسوب نمی شوند .

جزء یازدهم (۸۷)

انسان شناسی درنگاه قرآن

درباره « انسان » تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است ؛

در آیات زیادی از او به « بَشَـر » تعبیر شده و در آیات فراوانی به « انسان » و در آیاتی نیز به عنوان « بنی آدم » و عجیب این که در بسیاری از آیاتی که از او به " انسان" تعبیر شده ، صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است از جمله:

در آیه مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق نشناس معرفی شده است .

در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خُلِقَ الْاِنْسانُ ضَعیفا) « ۳۸ / نساء » .

در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران کننده (اِنَّ الْاِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفّارٌ) «۳۴ / ابراهیم» .

در جایی دیگر انسان را بخیل دانسته است (وَ کانَ الْاِنْسانُ قَتُورا) « ۱۰۰ / اسراء » .

در مورد دیگر موجودی عجول می شمرد (وَ کانَ الْاِنْسانُ عَجُولاً) « ۱۱ / اسراء » .

در جای دیگر کفور و کفران کننده می داند (وَ کانَ الْاِنْسانُ کَفُورا) « ۶۷ / اسراء » .

در مورد دیگر موجودی پرخاشگر دانسته (کانَ الْاِنْسانُ اَکْثَرَ شَیْ ءٍ جَدَلاً) « ۵۴ / کهف » .

در جای دیگر نیز کفور مبین و کفران کننده آشکار آورده (اِنَ الْاِنْسانَ لَکَفُورٌ مُبینٌ) « ۱۹/زخرف » .

مورد دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت، بخیل و به هنگام بلا،پرجزع است (اِنَ الْاِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا اِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزوُعاوَاِذامَسَّهُ الْخَیْرُمَنُوعا) «۲۱،۲۰،۱۹/ معارج».

در جای دیگر مغرور و حتی در برابرخدا

دانسته (یا اَیُّهَا الْاِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَریمِ) « ۶ / انفطار » .

و در مورد دیگر او را موجودی که هنگام نعمت طغیان می کند، دانسته (اِنَ الْاِنْسانَ لَیَطْغی اَنْ رَآهُ اسْتَغْنی) «۶و۷/ علق».

به این ترتیب می بینیم « انسان » در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه های منفی فراوان و نقطه های ضعف متعددی است، معرفی شده است .

آیا این همان انسانی است که خدا او را در « اَحْسَنِ تَقْویم » و « بهترین ساختمان » آفریده است ؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویمٍ) « ۴ / تین » .

و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی دانسته ، به وی آموخته است ؟ (خَلَقَ الْاِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ)

« ۳ و ۴ / الرحمن » .

و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (یا اَیُّهَا الْاِنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا) « ۶ / انشقاق » .

(۹۰) سوره یُونُس

باید دید این ها چه انسانی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می دهند ؟

ظاهر این است که این بحث ها همه مربوط به انسان هایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته اند ، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته اند ، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدارکننده ای داشته اند ، شهواتشان آزاد و در میان هوس ها غوطه ور هستند .

بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه های عظیم وجود خویش بهره نمی گیرد ، بلکه با به کار بردن آن ها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناك و سرانجام ناتوان و بینوا درمی آید .

وگرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کارگرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله « آدمیت » گام می نهد و شایسته نام « بنی آدم » می شود ، به جایی

می رسد که به جز خدا نمی بیند ، آن چنان که قرآن می گوید: « وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنیآدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً : ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه

آن ها قرار دادیم و از روزی های پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم » (۷۰ / اسراء)

.

۲۲ هُوَ الَّذی یُسَیِّرُکُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتّیآ اِذا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِریحٍ طَیِّبَهٍ وَ فَرِحُوا بِها جآءَتْها ریحٌ عاصِفٌ وَجآءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَ ظَنُّوآا اَنَّهُمْ اُحیطَ بِهِمْ دَعَوُ اللّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ لَاِنْ اَنْجَیْتَنا مِنْ هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرینَ

او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا این که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق آن ها را (به سوی مقصد) حرکت می دهند و خوشحال می شوند ،

ناگهان طوفان شدیدی می وزد و امواج ازهرسو به سراغ آن ها می آید و گمان می برند هلاک خواهند شد در این موقع خدا را از روی اخلاص عقیده می خوانند که اگر ما را نجات دهی، حتما از سپاسگزاران خواهیم شد .

۲۳ فَلَمّآ اَنْجیهُمْ اِذا هُمْ یَبْغُونَ فِی الاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ یآ اَیُّهَا النّاسُ اِنَّما بَغْیُکُمْ عَلیآ اَنْفُسِکُمْ مَتاعَ الْحَیوهِ الدُّنْیا ثُمَّ اِلَیْنا مَرْجِعُکُمْ فَنُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

اما هنگامی که آن ها را رهایی بخشید ، (دوباره) در زمین بدون حق ، ستم می کنند، ای مردم ستم های شما به زیان خود شما است ، بهره ای از زندگی دنیا (می برید) سپس بازگشت شما به سوی ما است و (خدا) شما را

ص:۶۴

به آن چه عمل می کردید ، خبر می دهد .

آن چه در آیات فوق خواندیم، مخصوص بت پرستان نیست ، بلکه یک اصل کلی درباره همه افراد آلوده و دنیاپرست و کم ظرفیت و فراموشکار است ، به هنگامی که امواج بلاها آن ها را احاطه می کند و دستشان ازهمه جا کوتاه و کاردبه استخوانشان می رسد و یار و یاوری برای خود نمی بینند ، دست به درگاه خدا برمی دارند و هزارگونه عهد و پیمان با اومی بندند و نذر و نیاز می کنند که اگر از این بلاها رهایی یابیم ، چنین و چنان می کنیم .

اما این بیداری و آگاهی که انعکاسی است از روح توحید فطری برای این گونه اشخاص چندان به طول نمی انجامد، هنگامی که طوفان بلا فرونشست و مشکل حل شد ، پرده های غفلت بر قلب آن ها فرومی افتد ، پرده های سنگینی که جز طوفان بلا نمی توانست آن را جابه جا کند .

با این که این بیداری موقتی ، اثر تربیتی در افراد فوق العاده آلوده ندارد ، حجت را بر آن ها تمام می کند و دلیلی خواهد بود بر محکومیتشان .

ولی افرادی که آلودگی مختصری دارند ، در این گونه حوادث معمولاً بیدارمی شوند و مسیر خودرا اصلاح می کنند، اما بندگان خدا حسابشان روشن است ، در آرامش همان قدر به خدا توجه دارند که به هنگام سختی ، زیرا می دانند هر خیر و برکتی که ظاهرا از عوامل طبیعی به آن ها می رسد ، آن هم درواقع از ناحیه خدا است .

و به هرحال این یادآوری و تذکر در آیات فراوانی از

قرآن مجید آمده است .

دورنمای زندگی دنیا

۲۴ اِنَّما مَثَلُ الْحَیوهِ الدُّنْیا کَماۤءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماۤءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْاَرْضِ مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ وَ الْاَنْعامُ حَتّیۤ اِذاۤ اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ اَهْلُهاۤ اَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْهاۤ اتیهاۤ اَمْرُنا لَیْلاً اَوْ نَهارا فَجَعَلْناها حَصیدا کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْایاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن

می خورند، می روید تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را (از آن) گرفته و تزیین می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرامی رسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آن چنان آن را درو می کنیم که (گویی) هرگز نبوده است ، این چنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند ، شرح می دهیم .

« لَمْ تَغْنَ » از ماده « غِنا » به معنی اقامت کردن در مکانی است، بنابراین جمله « لَمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ » یعنی "دیروز در این مکان نبوده است" و این کنایه از این است که چیزی به کلی از میان برود ، آن چنان که گویی هرگز وجود نداشته است .

ص:۶۶

از آن جا که قرآن یک کتاب انسان سازی و تربیت است ، در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی متوسل به ذکر مثال ها می شود و گاهی موضوعاتی را که آغاز و انجامش ، سال ها طول می کشد، در یک صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می سازد .

بررسی تاریخ پرماجرای عمر یک انسان یا یک نسل که گاهی یک صد سال طول می کشد ، برای افراد عادی ، کار آسانی نیست اما هنگامی که صحنه ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان در مقابل او قرار دهند ، بسیار راحت می تواند چگونگی زندگی خود را در این آیینه شفاف ببیند .

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید ، باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سرتاسر آن نمایان است ، اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه آسمان را می پوشاند ، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگ های دانه درشت آن را از هرسو درهم می کوبد.

فردا که به دیدن آن باغ می آییم ، درختان درهم شکسته ، گیاهان ازهم پاشیده و پژمرده و همه چیز را درهم به روی خاک ریخته در مقابل خودمان مشاهده می کنیم،آن چنان باورنمی کنیم این همان باغ سرسبز خرمی است که دیروز به روی ما می خندید .

آری چنین است ماجرای زندگی انسان ها مخصوصا در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و

ص:۶۷

خرم را درهم می کوبد که چیزی جز یک ویرانه با یک مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد .

وه چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده اند .

در جمله « اِخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الأَرْضِ » بایـد توجه داشت که « اِخْتِلاط » در اصل آن چنان که « راغب » در « مفردات » گفته ، به معنی جمع میـان دوچیز یـا بیشتراست، خواه مـایع باشـند یـا جامـد و « اِخْتِلاط » اعم از « اِمْتِزاج » است (زیرا امتزاج معمولاً در مورد مایعات گفته می شود) بنابراین معنی جمله چنین می شود که ؛ به وسیله آب باران ، گیاهان از هر قسم به هم می آمیزند ، گیاهانی که به درد انسان می خوردیا مورداستفاده حیوانات است .

جمله فوق اشاره ضـمنی به این حقیقت نیز می کنـد که خداونـد از آب باران که یک نوع و یک حقیقت بیشتر ندارد ، انواع و اقسام گیاهانی را می رویاند که نیازمندی های مختلف انسان ها و حیوانات را با موادغذایی گوناگونشان تأمین می کنند .

۲۵ وَاللّهُ یَدْعُوآا اِلی دارِ السَّلامِ وَ یَهْدی مَنْ یَشآءُ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ

و خداونددعوت به سرای صلح و سلامت می کند و هرکس را بخواهد ، به راه راست هدایت می نماید .

در آن جا که نه از این کشـمکش های غارتگران دنیای مادی خبری است و نه از مزاحمت های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر و نه جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار و تمام این مفاهیم

در کلمه «دارِالسَّلامِ» (خانه صلح و سلامت) جمع است .

و هرگـاه زنـدگی در این دنیـا نیز شـکل توحیـدی و رسـتاخیزی به خـود گیرد ، آن هم تبـدیل به « دارُ السّـلام » می شـود و از صورت آن « مزرعه بلادیده طوفان زده » درمی آید .

روسفیدان و روسیاهان

۲۶ لِلَّذینَ اَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَهٌ وَ لایَرْهَقُ وُجوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّهٌ اوُلآئِکَ اَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فیها خالِدوُنَ

کسـانی که نیکی کردنـد ، پـاداش نیـک و زیـاده بر آن دارنـد و تـاریکی و ذلت چهره هایشـان را نمی پوشانـد ، آن هـا یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند .

«یَرْهَقُ» از ماده «رَهَق» به معنی پوشاندن قهری و اجباری است و « قَتَر » به معنی غبار و یا دود است

در این که منظور از « زِیـادَه » در این جمله چیست ، میـان مفسـران گفتگو است ولی باتوجه به این که آیات قرآن یکـدیگر را تفسیر می کننـد ، اشـاره به پاداش های مضاعف و فراوانی است که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر (به نسبت اخلاص و پاکی و تقوا و ارزش عمل) بر آن افزوده می شود ، در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم : « مَنْ جآءَ

بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها : کسی که کار نیکی انجام دهد ، ده برابر به او پاداش داده خواهد شد » .

و در جای دیگر نیز می خوانیم : « فَاَمَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفّیهِمْ اُجُورَهُمْ وَ یَزیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ : اما کسانی که

ایمان آوردنـد و عمل صالـح انجام دادنـد ، خداوند پاداش آن ها را به طور کامل می دهد و از فضل و کرم خود نیز بر آن می افزاید » (۱۲۷ / نساء) .

در آیات مربوط به انفاق در آیه ۲۶۱ سوره بقره نیز سخن از پاداش نیکوکاران تا هفتصد برابر و یا چند مقابل آن به میان آمده است .

نکته دیگر که در این جا بایـد به آن توجه داشت ، این است که کاملاً ـ امکـان داردکه این اضـافه درجهان دیگر مرتبا افزایش یابـد ، یعنی هر روز مـوهبت و لطف تـازه ای از نـاحیه خداونـد به آن هـا ارزانی داشـته شود و این در واقع نشـان می دهـد که زندگی جهان دیگر یکنواخت نیست و به سوی تکامل در یک شکل نامحدود پیش می رود .

۲۷ وَالَّذینَ کَسَبُواالسَّیِّئاتِ جَزآءُسَیِّئَهٍ بِمِثْلِها وَ تَرْهَقُهُمْ

ذِلَّهٌ ما لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِمٍ کَأَنَّما اُغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعا مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِمااوُلآئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدوُنَ

اما کسانی که مرتکب گناهان شدنـد ، جزای بـدی به مقـدار آن دارنـدو ذلت و خواری چهره آن ها را می پوشاند و هیچ چیز نمی تواند آن ها را از (مجازات) خدا نگه دارد (چهره هایشان آن چنان تاریک است که) گویی پاره هایی از شب تاریک، صورت آن ها را پوشانده ، آن ها یاران آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند .

در این جـا سـخنی از « زیـاده » در کـار نیست ، چراکه در پاداش زیاده، فضل و رحمت است اما در کیفر ، عـدالت ایجاب می کند که ذره ای بیش

ص:۷۰

از گناه نباشد ، ولی آن ها به عکس گروه اول چهره هایی تاریک دارند « و ذلّت، صورت آن ها را می پوشاند » (وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ) .

تاریکی چهره های آن ها به اندازه ای زیاد است که « گویی پاره هایی از شب تاریک و ظلمانی ، یکی پس از دیگری بر صورت آن ها افکنده شده است » .

ممکن است سؤال شود که عدالت ایجاب می کند بیش از گناهشان کیفر نبینند و این تاریکی چهره و گرد و غبار مذلت بر آن نشستن ، چیز اضافه ای است .

اما باید توجه داشت که این خاصیت و اثر عمل است که از درون جان انسان به بیرون منعکس می گردد ، درست مثل این است که بگوییم: افراد شرابخوار باید تازیانه بخورند و در عین حال شراب انواع بیماری های معده و قلب و کبد و اعصاب را ایجاد می کند .

به هرحال ممکن است بدکاران گمان کنند راه فرار و نجاتی خواهند داشت و یا بت ها و مانند آن ها می توانند برایشان شفاعت کنند اما جمله بعد صریحا می گوید که ؛ « هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند آن ها را از مجازات الهی دور نگه دارد » (ما لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِمٍ) .

۳۱ قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمآءِ وَ الْأَرْضِ اَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ

وَالْأَبْصارَ وَمَنْ یُخْرِجُ الْحَیَ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ مَنْ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللّهُ فَقُلْ اَفَلا تَتَّقُونَ

بگو : چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد و

ص:۷۱

یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم ها است و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟ (در پاسخ) می گویند: خدا، بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی کنید (و ازخدانمی ترسید)؟

« رِزْق » به معنی عطا و بخشش مستمر است و از آن جا که بخشنده تمام مواهب درحقیقت خدا است ، « رازِق » و « رَزّاق » به معنی حقیقی تنها بر او اطلاق می شود و اگر این کلمه در غیر مورد او به کار رود، بدون شک جنبه مجازی دارد، مانند آیه **۲۳۳** سوره بقره که در زمینه زنان شیرده می گوید : « وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ » (پدران موظفند زنانی را که فرزندانشان را شیر می دهند ، به طور شایسته روزی دهند و لباس بپوشانند) .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بیشتر روزی های انسان از آسمان است ، باران حیاتبخش ازآسمان می بارد و هواکه مورد نیاز همه موجودات زنده است ، نیز بر فراز زمین قرار گرفته و ازهمه مهم تر نور آفتاب که بدون آن هیچ موجود زنده و هیچ گونه حرکت و جنبشی در سرتاسر زمین وجود نخواهد داشت ، از آسمان است و حتی حیوانات اعماق دریاها از پرتو نور آفتاب زنده اند ، زیرا می دانیم غذای بسیاری از آن ها گیاهان بسیار کوچکی است که در لابلای امواج در سطح اقیانوس در برابر تابش نور آفتاب رشد و نمو می کند و قسمت دیگری از آن حیوانات از گوشت دیگر حیوانات دریا که به وسیله آن گیاهان تغذیه شده اند ، استفاده می کنند .

ولی زمین تنها به وسیله مواد غذایی خود ریشه گیاهان را تغذیه می کند و شاید به همین دلیل است که در آیه فوق نخست سخن از ارزاق آسمان و سپس ارزاق زمین به میان آمده است (به تفاوت درجه اهمیت) .

سپس به دو قسمت از مهم ترین حواس انسان که بدون آن دو ، کسب علم و دانش برای بشر امکان پذیر نیست ، اشاره کرده و می گوید : « بگو : چه کسی است که مالک و خالق گوش و چشم و قدرت دهنده این دو حس آدمی است » ؟ (اَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ) .

درواقع در این آیه نخست به نعمت های مادی و بعد به مواهب و روزی های معنوی که بدون آن ها نعمت های مادی فاقد هدف و محتوا است ، اشاره شده است .

کلمه « سَمْع » مفرد و به معنی گوش و « اَبْصار » جمع « بَصَر » و به معنی بینایی و چشم است و در این جا سؤال پیش می آید که چرا « سَمْع » در همه جا در قرآن مفرد ذکر شده و اما « بَصَر » گاهی به صورت جمع و گاهی به صورت مفرد آمده ؟ پاسخ این سؤال در جلد اول « تفسیر نمونه » ، صفحه ۵۶ ذکر شده است .

بعد از دو پدیده مرگ و حیات که عجیب ترین پدیده های عالم آفرینش است ، سخن به میان آورده ، می گوید : « و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می کند »؟ (وَ مَنْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ) .

این همان موضوعی است که تاکنون عقل دانشمندان و علمای

علوم طبیعی و زیست شناسان در آن حیران مانده است که چگونه موجود زنده از موجود بی جان به وجود آمده است ؟ آیا چنین چیزی که تلاش و کوشش مداوم دانشمندان تاکنون در آن به جایی نرسیده است ، می تواند یک امر ساده و وابسته به تصادف و حوادث رهبری نشده و بدون برنامه و هدف طبیعت بوده باشد ؟ بدون شک پدیده پیچیده و ظریف و اسرارآمیز حیات نیازمند به علم و قدرت فوق العاده و عقل کلی است .

او نه تنها در آغاز موجود زنده را از موجودات بی جان زمین آفریده است ، بلکه علاوه بر این ، سنت او بر این قرار گرفته که حیات نیز جاودانی نباشد و به همین جهت مرگ را در دل حیات آفریده تا از این طریق میدان را برای دگرگونی ها و تکامل باز گذارد .

در تفسیر آیه فوق این احتمال نیز داده شده که علاوه بر مرگ و حیات مادی ، مرگ و حیات معنوی را نیز شامل می شود ، زیرا انسان های هوشمند و پاکدامن و باایمان را می بینیم که گاهی از پدر و مادری آلوده و بی ایمان و گمراه متولد می شوند ، عکس آن نیز مشاهده شده است که برخلاف قانون وراثت انسان های بی ارزش و مرده از پدر و مادر ارزشمندی به وجود آمده اند .(۱)

البته مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به دو قسمت باشد ، زیرا هردو

ص:۷۴

۱- این مضمون در روایات متعددی در «تفسیر برهان» ، جلد ۱ ، ذیل آیه ۹۵ سوره انعام آمده است .

از عجایب آفرینش و از پدیده های اعجاب انگیز جهانند و روشنگر این حقیقتند که علاوه بر عوامل طبیعی ، دست قدرت آفریدگار عالم و حکیمی در کار است .

در جلد ۵ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۳۵۶ ، ذیل ۹۵ / انعام ،

توضیحات بیشتری در این باره آمده است. بعد اضافه می کند : « چه کسی است که امور این جهان را تدبیر می کند » ؟ (وَ مَنْ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ) .

درحقیقت نخست سخن از آفرینش مواهب ، سپس سخن از حافظ و نگهبان و مدبر آن ها است. بعد از آن که قرآن این سؤالات سه گانه را مطرح می کند ، بلافاصله می گوید: « آن ها به زودی در پاسخ خواهند گفت: اللّه » .

از این جمله به خوبی استفاده می شود که حتی مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت خالق و رازق و حیاتبخش و مدبر امور جهان هستی را خدا می دانستند و این حقیقت را از طریق عقل و هم از راه فطرت دریافته بودند که این نظام حساب شده جهان نمی تواند مولود بی نظمی و یا مخلوق بت ها باشد .

و در آخر آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد : « به آن ها بگو : آیا با این حال تقوا را پیشه نمی کنید » ؟ (فَقُلْ اَفَلا تَتَّقُونَ). تنها کسی شایسته عبادت و پرستش است که آفرینش و تدبیر جهان به دست او

است ، اگر عبادت به خاطر شایستگی و عظمت ذات معبود باشد ، این شایستگی و عظمت تنها در خدا است و اگر برای این باشد که می تواند سرچشمه سود و زیان گردد ، این نیز مخصوص خدا است .

ص:۷۵

۳۲ فَذلِکَمُ اللّهُ رَبُّکَمُ الْحَقُّ فَماذا بَعْدَ الْحَقِّ اِلاَّ الضَّلالُ فَاَنّی تُصْرَفُونَ

این چنین است خداوند پروردگار حق شما ، با این حال بعداز حق جز گمراهی وجود دارد؟ پس چرا (ازپرستش او) روی می گردانید ؟

این آیه درحقیقت یک راه منطقی روشن برای شناخت باطل و ترک آن پیشنهاد می کند و آن این که ؛ نخست باید از طریق وجدان و عقل برای شناخت حق گام برداشت ، هنگامی که حق شناخته شد ، هرچه غیر آن و مخالف آن است ، باطل و گمراهی است و باید کنار گذاشته شود .

۳۳ کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ عَلَی الَّذینَ فَسَقُوا اَنَّهُمْ لا یُؤْمِنُونَ

این چنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آن ها (پس از این همه طغیان و گناه) ایمان نخواهند آورد .

درواقع این خاصیت اعمال نادرست و مستمر آن ها است که قلبشان را چنان تاریک و روحشان را چنان آلوده می کند که با وضوح و روشنی حق آن را نمی بینند و به بیراهه می روند.

بنابراین آیه فوق هیچ گونه دلالت بر مسأله جبر ندارد ، بلکه اشاره به آثار اعمال خود انسان می باشد ولی شک نیست که این اعمال چنان خاصیتی را به فرمان خدا دارد .

درست مثل این است که به کسی بگوییم : صد بار به تو گفتیم گرد مواد مخدر و مشروبات الکلی مگرد ، اکنون که گوش ندادی و شدیدا معتاد شدی ، محکوم به این هستی که مدت ها در بدبختی بمانی .

ص:۷۶

یکی از نشانه های حق و باطل

۳۴ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَآئِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ قُلِ اللّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ فَاَنّى تُؤْفَكُونَ

بگو : آیا هیچ یک از معبودهای شما آفرینش را ایجاد و

سپس بازمی گرداند؟ بگو: تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده، سپس باز می گرداند ، با این حال چرا از حق روی گردان می شوید ؟

در این جا دو سؤال پیش می آید ؛ نخست این که مشرکان عرب غالبا اعتقاد به معاد مخصوصا به شکلی که قرآن می گوید ، نداشتند ، با این حال چگونه قرآن از آن ها اعتراف می خواهد ؟

دیگر این که در آیه قبل سخن از اعتراف مشرکان بود ، ولی در این جابه پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهدکه تو اعتراف به این واقعیت کن، این تفاوت تعبیر برای چیست ؟

اما باتوجه به یک نکته جواب هردو سؤال روشن می شود و آن این که ؛ گرچه مشرکان به معاد (معاد جسمانی) عقیده نداشتند ، ولی همین اندازه که معتقد بودند آغاز آفرینش از خدا است، برای پذیرش معاد کافی است ، چراکه هرکس آغاز را انجام داده ، قادر به اعاده آن نیز هست ، بنابراین اعتقاد به مبدأ با کمی دقت معاد را اثبات می کند .

از این جا روشن می شودکه چرا به جای مشرکان، پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف به این واقعیت می کند ، زیرا گرچه ایمان به معاد از لوازم ایمان به مبدأ است ، اما چون آن ها توجه به این ملازمه نداشتند، طرز

ص:۷۷

تعبیر عوض شده و پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن ها اعتراف می کند.

۳۵ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكآئِكُمْ مَنْ يَهْدى اِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّهُ يَهْدى لِلْحَقِّ اَفَمَنْ يَهْدآى اِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يُتَّبَعَ اَمَّنْ لايَهِدّآى اِلاّ اَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می کند ؟ بگو: تنها خدا به حق هدایت می کند ، آیا کسی که هدایت به حق می کند، برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر هدایتش کنند، شما را چه می شود ، چگونه داوری می کنید ؟

در آیه فوق خواندیم که تنها خدا است که هدایت به سوی حق می کند ، این انحصار یا به خاطر آن است که منظور از هدایت ، تنها ارائه طریق نیست بلکه رساندن به مقصد نیز می باشد و این کار تنها به دست پروردگار است و یا به این جهت است که ارائه طریق و نشان دادن راه نیز در درجه اول کار خدا است و غیر او یعنی پیامبران و راهنمایان الهی تنها از طریق هدایت او آگاه به راه های هدایت می شوند و با تعلیم او عالم می گردند .

این که در آیه فوق می خوانیم معبودهای مشرکان نه تنها نمی توانند کسی را هدایت کنند ، بلکه خودشان نیازمند هدایت الهی هستند ، گرچه درباره بت های سنگی و چوبی صدق نمی کند ، زیرا آن ها مطلقا عقل و شعوری ندارند ولی در مورد معبودهای صاحب شعور مانند فرشتگان و انسان هایی که معبود واقع شدند ، کاملاً صدق می کند .

این آیه به خوبی نشان می دهد که یکی از برنامه های اصلی پروردگار در برابر بندگان ، هدایت آن ها به سوی حق است که این کار از طریق بخشیدن عقل و خرد و دادن درس های گوناگون از راه فطرت و ارائه آیات و نشانه هایش در جهان آفرینش همچنین از طریق فرستادن پیامبران و کتب آسمانی صورت می گیرد.

عظمت و حقانیت دعوت قرآن

۳۷ وَ ما کانَ هذَا الْقُرْآنُ اَنْ یُفْتَری مِنْ دوُنِ اللّهِ وَ لکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصیلَ الْکِتابِ لا رَیْبَ فیهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ

شایسته نیست (و امکان نداشت) که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود، ولی تصدیقی است برای آن چه بیش از آن است (از کتب آسمانی) و تفصیلی است برای آن هاوشکی نیست که از طرف پروردگارجهانیان است.

جالب این که به جای نفی ساده ، نفی شأنیت شده است و می دانیم این گونه تعبیر از نفی ساده تر رساتر است ، این درست به آن می ماند که کسی در مقام دفاع از خود بگوید : « در شأن من نیست که دروغ بگویم » و البته این تعبیر از این که بگوید : من دروغ نمی گویم ، بسیار پرمعنی تر و عمیق تر می باشد .

سپس به ذکر دلیل بر اصالت قرآن و وحی آسمانی بودنش پرداخته، می گوید : « ولی این قرآن کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند » (وَ لکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ) .

ص:۷۹

یعنی تمام بشارات و نشانه های حقانیتی که در کتب آسمانی پیشین آمده ، بر قرآن و آورنده قرآن کاملاً منطبق است و این خود ثابت می کند که تهمت و افترا برخدا نیست و واقعیت دارد ، اصولاً خود قرآن از باب « آفتاب آمد دلیل آفتاب » ، شاهد صدق محتوای خویش است .

و از این جا روشن می شود کسانی که این گونه آیات قرآن را دلیل بر عدم تحریف تورات و انجیل گرفته اند ، در اشتباهند ، زیرا قرآن مندرجات این کتب را که در عصر نزول قرآن وجود داشتند، تصدیق نمی کند، بلکه نشانه هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن در این کتب بوده ، مورد تأیید قرار داده است. در این زمینه توضیحات بیشتری در جلد اول « تفسیر نمونه » ، ذیل آیه ۴۱ سوره بقره بیان گردید .

سپس دلیل دیگری بر اصالت این وحی آسمانی ذکر کرده ، می گوید : « وَ تَفْصیلَ الْكِتابِ لا رَيْبَ فيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ » .

به تعبیر دیگر هیچ گونه تضادی با برنامه انبیاء گذشته ندارد ، بلکه تکامل آن تعلیمات و برنامه ها در آن دیده می شود و اگر این قرآن مجعول بود ، حتما مخالف و مباین آن ها بود .

و از این جا می دانیم که در اصول مسائل چه در عقاید دینی و چه در برنامه های اجتماعی و حفظ حقوق و مبارزه با جهل و دعوت به حق و عدالت و همچنین زنده کردن ارزش های اخلاقی و مانند این ها هیچ گونه اختلافی در میان کتب آسمانی نیست ، جز این که هر کتابی که بعدا نازل شده ، در سطحی بالاتر و کامل تر بوده همچون سطوح مختلف تعلیمات در دبستان و دبیرستان و دانشگاه تا به کتاب نهایی که

مخصوص دوران پایان تحصیل دینی است یعنی قرآن رسیده است . شک نیست که در جزئیات احکام و شاخ و برگ ها تفاوت در میان ادیان و مذاهب آسمانی وجود دارد ولی سخن از اصول اساسی آن ها است که همه جا هماهنگ است .

)

۳۸ اَمْ یَقُولُونَ افْتَریهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ

آن ها می گویند : او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده، بگو: اگر راست می گویید ، یک سوره همانند آن بیاورید و هرکس را می توانید غیر از خدا (به یاری) بطلبید .

این آیه از جمله آیاتی است که باصراحت اعجاز قرآن را بیان می کند نه تنها همه قرآن را بلکه حتی اعجاز یک سوره را و از همه جهانیان بدون استثناء دعوت می کند که اگر معتقدید این آیات از طرف خدا نیست ، همانند و یا حداقل همانند یک سوره آن را بیاورید .

و همان گونه که در جلد ۱ « تفسیر نمونه » ، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره بیان شده است ، در آیات قرآن گاهی « تَحَدّی » یعنی دعوت به مبارزه نسبت به مجموع قرآن و گاهی به ده سوره و گاهی به یک سوره شده است و این نشان می دهد که جزء و کل قرآن ، همه اعجاز است و چون سوره معینی ذکر نشده ، هر سوره از قرآن را نیز شامل می شود .

البته شک نیست که اعجاز قرآن منحصر به جنبه فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان و رسایی تعبیرات آن چنان که گروهی از قدمای مفسرین فکر کرده اند نیست، بلکه علاوه بر این ها از نظر بیان معارف

دینی و علومی که تا آن روز شناخته نشده بود و بیان احکام و قوانین و ذکر تواریخ پیشین پیراسته از هرگونه خطا و خرافات و عدم وجود تضاد و اختلاف درآن، نیز جنبه اعجاز دارد .(۱)

جلوه تازه ای از اعجاز قرآن

جالب این که با گذشت زمان جلوه های تازه ای از اعجاز قرآن آشکار می شود که در گذشته مورد توجه قرار نمی گرفت ، از جمله محاسبات فراوانی است که روی کلمات آیات قرآن با مغزهای الکترونیکی انجام شده، ویژگی های تازه ای برای کلمات و جمله بندی های قرآن و رابطه آن با زمان نزول هر سوره، ثابت است و آن چه ذیلاً می خوانید ، نمونه ای از آن است ؛

پژوهش های برخی از دانشمندان محقق امروز، به کشف روابط پیچیده و فرمول های محاسباتی بسیار دقیق منجر شده است که حیرت انگیز است ، با یقین به این امر که چنین نظم علمی در ساختمان قرآن است ، از طریق بررسی های آماری و به زبان ریاضی به کشف قواعد دقیق و فرمول های ریاضی و منحنی های کامل و سالمی توفیق یافته است که از نظر اهمیت و شناخت ، کشف نیوتن را در جاذبه تداعی می کند .

یک قرآن شناس بزرگ نقطه شروع کارش این مسأله ساده است که آیات نازل شده درمکه کوتاه است و آیات نازل شده در مدینه ، بلند ، این

۱- توضیح بیشتر در «تفسیر نمونه»، جلد ۱، صفحه ۸۳ و کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» مطرح شده است .

یک مسأله طبیعی است ، هر نویسنده یا سخنران ورزیده ، طول جملات و آهنگ کلمات سخنش را برحسب موضوع سخن تغییر می دهد ؛

مسائل توصیفی، جملات کوتاه و مسائل تحلیلی و استدلالی، بلند ، آن جاکه سخن، تحریکی و انتقادی و یابیان اصول کلی اعتقادی است، لحن شعاری می شود و عبارات کوتاه و آن جاکه شروع داستان است و بیان کلام درنتیجه گیری های اخلاقی و ... لحن، آرام وعبارات طولانی و آهنگ نرم.

مسائل طرح شده در مکه از نوع اول است و مسائل طرح شده در مدینه ، از نوع دوم ، چه در مکّه آغاز یک نهضت است و بیان اصول کلی اعتقادی و انتقادی و در مدینه ، یک جامعه و مسائل حقوقی و اخلاقی و قصه های تاریخی و نتیجه گیری های فکری و علمی .

اما قرآن یک سخن گفتن طبیعی است و ناچار تابع سبک زیبا و بلیغ سخن گفتن بشر و در نتیجه رعایت کوتاهی و بلندی آیات نیز به تناسب مفاهیم . اما اگر قبول کنیم که این کلام در عین حال که یک کتاب است ، یک طبیعت نیز هست ، باید این کوتاهی و بلندی درعین حال بی حساب نباشد و طبق یک قاعده دقیق علمی از آیات کوتاه آغاز کند و یکنواخت و تصاعدی رو به آیات بلند رود ، بر این اساس باید طول هر آیه ای کوتاه تر از آیه نازل شده سال بعد و بلندتر از آیه نازل شده سال پیش باشد و اندازه این طولانی شدن ، اندازه ای دقیق و حساب شده

باشد ، بنابراین در طول ۲۳ سال که وحی نازل می شده است ، باید ۲۳ طول معدل در آیات داشته باشیم .

بر این قاعده می توانیم ۲۳ ستون داشته باشیم که همه آیات

ص:۸۳

برحسب طول در این ستون ها تقسیم بندی شود، حال از کجا می توانیم بفهمیم که این تقسیم بندی ها درست است ؟ می دانیم که شأن نزول بعضی از آیات قرآن معلوم است ، برخی را روایات تاریخی معین کرده و صریحا گفته که در چه سالی نازل شده است و برخی را از روی مفاهیم آن می توان تعیین کرد ؛ مثلاً آیاتی که احکامی چون تغییر قبله ، حرمت شراب ، وضع حجاب ، زکات و خمس را بیان می کند و آیاتی که از « هجرت » سخن می گویند، سال تعیین این احکام معلوم است .

با شگفتی فوق العاده می بینیم که این آیات که سال نزول آن ها معین است درست در همان ستون هایی قرار می گیرند که در این جدول از نظر معدل طول آیات ویژه هر سال فرض شده اند .

آن چه جالب تر است ، پیداشدن دو سه مورد استثنایی است . به

این معنی که سوره « مائده » آخرین سوره بزرگ نازل شده است ، درحالی که چند آیه از آن طبق فرمول ، باید در سال های اولیه نازل شده باشد ، پس از تحقیق در متون تفاسیر و روایات اسلامی ، اقوال مفسران معتبری را می یابیم که گفته اند : این چند آیه در اوایل نازل شده ، اما از نظر تدوین به دستور پیامبر در سوره « مائده » جای داده شده است ، به این طریق می توان سال نزول هر آیه را از روی این ملاک ریاضی تعیین کرد و قرآن را برحسب سال نزول نیز تدوین نمود .

چه سخنوری است در عالم که بتوان از روی طول عبارت ، سال ادای هر جمله اش را معین کرد ؟ خصوصا که این متن کتابی نباشد که مثل یک اثر علمی یا ادبی نویسنده اش نشسته باشد و آن را در یک

مدت معین و پیوسته نوشته و بر زبانش رفته و به ویژه کتابی نباشد که نویسنده اش در یک موضوع یا حتی زمینه تعیین شده ای تألیف کرده باشد ، بلکه مسائل گوناگونی است که به تدریج برحسب نیاز جامعه و در پاسخ به سؤالاتی که عنوان می شود ، حوادث یا مسائلی که در

مسیر مبارزه طولانی مطرح می شود ، به وسیله رهبر بیان و سپس جمع آوری و تنظیم شده است .(۱)

بلکه به گفته بعضی از مفسران ، آهنگ مخصوص لغات و کلمات قرآن نیز در نوع خود معجزه آسا است .

شواهد گوناگون جالبی برای این موضوع ذکرکرده اند، ازجمله جریان زیر که برای سید قطب مفسر معروف واقع شده است ؛ او در ذیل آیه مورد بحث چنین می گوید :

من از حوادثی که برای دیگران واقع شده ، سخنی نمی گویم ، تنها حادثه ای را بیان می کنم که برای خود من واقع شد و شش نفر ناظر آن بودند (خودم و پنج نفر دیگر) .

ما شش نفر از مسلمانان بودیم که با یک کشتی مصری ، اقیانوس اطلس را به سوی نیویورک می پیمودیم ، مسافران کشتی ۱۲۰ مرد و زن

۱ نقل از نشریه « فلق » (نشریه دانشجویان دانشگاه) .

بودند و کسی در میان مسافران جز ما مسلمان نبود ، روز جمعه به این فکر افتادیم که نماز جمعه را در قلب اقیانوس و بر روی کشتی به جا آوریم ، و ما علاوه بر اقامه فریضه مذهبی مایل بودیم یک حماسه

اسلامی در مقابل یک مبشرمسیحی که در داخل کشتی نیز دست از برنامه تبلیغاتی خود برنمی داشت ، بیافرینیم ، خصوصا این که او حتی مایل بود مارا هم به مسیحیت تبلیغ کند.

ناخدای کشتی که یک انگلیسی بود ، موافقت کرد که ما نماز جماعت را در صفحه کشتی تشکیل دهیم و به کارکنان کشتی نیز که همه از مسلمانان آفریقا بودند ، نیز اجازه داده شد که با ما نماز بخوانند و آن ها از این جریان بسیار خوشحال شدند ، زیرا این اولین باری بود که نماز جمعه بر روی کشتی انجام می گرفت .

من (سیدقطب) به خواندن خطبه نمازجمعه و امامت پرداختم و جالب این که مسافران غیرمسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و بادقت مراقب انجام این فریضه اسلامی بودند .

پس از پایان نماز ، گروه زیادی از آن ها نزد ما آمدند و این موفقیت را به ما تبریک گفتند ولی در میان این گروه ، خانمی بود که بعدا فهمیدیم یک زن مسیحی یو گسلاوی است که از جهنم « تیتو » و کمونیسم او ، فرار کرده است .

او فوق العاده تحت تأثیر نماز ما قرارگرفته بود، به حدی که اشک از چشمانش سرازیربود و قادربه کنترل خویشتن نبود.اوبه زبان انگلیسی ساده و آمیخته با تأثر شدید و خضوع و خشوع خاصی سخن می گفت و از جمله سخنانش این بود که ؛ بگویید ببینم کشیش شما با چه لغتی سخن می گفت ؟ (او فکر می کرد که حتما باید کشیش یا یک مرد روحانی اقامه نماز کند ، آن چنان که در نزد مسیحیان است ، ولی ما به زودی به او

حالی کردیم که این برنامه اسلامی را هر مسلمان باایمانی می تواند انجام دهد) و سرانجام به او گفتیم که ما با لغت عربی صحبت می کردیم .

ولی او گفت : من هرچند یک کلمه ازمطالب شما را نفهمیدم ، اما به وضوح دیدم که این کلمات آهنگ عجیبی داشت اما از این مهم تر مطلبی که نظر مرا فوق العاده به خود جلب کرد ، این بود که در لابلای خطبه امام شما جمله هایی وجود داشت که از بقیه ممتاز بود ، آن ها دارای آهنگ فوق العاده مؤثر و عمیقی بودند ، آن چنان که لرزه بر اندام من انداخت ، یقینا این جمله ها مطالب دیگری بودند ، فکر می کنم امام شما به هنگامی که این جمله ها را ادا می کرد ، مملو از روح القدس شده بود .

ما کمی فکر کردیم و متوجه شدیم این جمله ها همان آیاتی از قرآن بود که من در اثناء خطبه و در نماز آن ها را می خواندم ، این موضوع ما را تکان داد و متوجه این نکته ساخت که آهنگ خاص قرآن آن چنان مؤثر است که حتی بانویی را که یک کلمه مفهوم آن را نمی فهمد، تحت تأثیر شدید خود قرار می دهد(۱)

۳۹ بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّا يَأْتِهِمْ تَأْويلُهُ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظّالِمينَ

(آن ها از روی علم و دانش قرآن را انکار نمی کنند) بلکه آن ها چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند و

۱- « تفسیر فی ظِلال » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۲۲ .

هنوز واقعیتش بر آنـان روشن نشـده است، این چنین پیشـینیان آن ها نیز تکـذیب کردنـد، پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود؟

« تَأْویـل » در اصـل لغت به معنی بـازگشت دادن چیزی است و بنـابراین هرکـار یا سـخنی به هـدف نهایی برسـد ، می گوییم : تأویل آن آمده است ، به همین دلیل بیان هدف اصـلی یک اقدام و یا تفسـیر واقعی یک سـخن و یا تفسیر و نتیجه و پایان یک خواب و یا تحقق یافتن واقعیت یک مطلب ، همه این ها تأویل نامیده می شود (در این باره در جلددوم «تفسـیر نمونه»، صفحه ۳۲۴ به طور مشروح بحث شده است) .

درواقع عامل انکارقرآن توسط مشرکین، عدم آگاهی وجهل آن ها بود.

اما این که منظور از این جمله جهل درباره چه اموری بوده است ،

مفسران احتمالات متعددی داده اند که تمام آن ها می تواند در آیه منظور بوده باشد ، از جمله ؛

جهل به معارف دینی و مبـدأ و معاد ، همان گونه که قرآن از قول مشـرکان در مورد معبود حقیقی (اللّه) نقل می کند که می گفتند: « اَجَعَلَ الْاَلِهَهَ اِلها واحِدا اِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عُجابٌ : آیا خدایان ما را تبدیل به یک معبود کرده است ، این چیز عجیبی است » (۵ / ص) و یـا در مورد معـاد می گفتنـد : «ءَاِذا کُنّا عِظاما وَ رُفاتا ءَاِنّا لَفی خَلْقٍ جَدیـدٍ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا اَمْ بِهِ جُنَّه : آیا هنگامی که ما تبدیل به اسـتخوان پوسـیده شدیم ، بار دیگر به زندگی بازمی گردیم ، گوینده این سخن به خدا تهمت زده ، یا مجنون است » (۱۰ / سجده) .

درحقیقت آن ها هیچ گونه دلیلی بر نفی مبدأ و معاد نداشتند و تنها جهل و بی خبری ناشی از خرافات و عادت به مذهب نیاکان سدّ راهشان بود ، یا جهل به اسرار احکام ، جهل به مفهوم بعضی از آیات متشابه ، جهل به مفهوم حروف متشابه ، جهل به مفهوم حروف مُقَطَّعَه و جهل به

درس های عبرت انگیزی که هدف نهایی ذکر تاریخ پیشینیان بوده است .

مجموع این جهالت ها، آن ها را وادار به انکار و تکذیب می کرد.

در حالی که هنوز تأویل و تفسیر و واقعیت مسائل مجهول برای آن ها روشن نشده بود (لَمّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ) .

قرآن سپس می افزاید؛ این روش نادرست ، منحصربه مشرکان عصر جاهلیت نیست ، بلکه « اقوام گمراه گذشته نیز به همین گرفتاری مبتلا بودند ، آن ها نیز بدون این که تحقیق در شناخت واقعیت ها بکنند و یا انتظار برای تحقق آن ها بکشند ، حقایق را انکار و تکذیب می کردند » (كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ). در آیات ۱۱۳ و ۱۱۸ سوره بقره نیز اشاره به وضع امت های گذشته ، از این نظر آمده است .

درواقع همه آن ها عذرشان ، جهلشان بود و بدبختی شان در عدم تحقیق وعدم جستجووشناخت واقعیت هابود،درحالی که عقل ومنطق حکم می کند که انسان چیزی را که نمی داند ، هرگز انکار نکند ، بلکه به جستجو و تحقیق بپردازد .

جهل و انکار

اصولاً قسمت مهمی از مخالفت ها و دشمنی ها و ستیز با حق ، از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد و به همین دلیل گفته اند : سرانجام جهل، کفر است .

ص:۸۹

نخستین وظیفه ای که هر انسان حق طلبی دارد ، این است که در مقابل آن چه نمی داند ، سکوت و انتظار اختیار کند و به جستجو برخیزد وتمام جوانب مطلبی راکه نمی داند، بررسی کندو تا دلیل قاطعی بر نفی پیدا نکند ، به سراغ نفی نرود ، همان گونه که بدون دلیل قاطع زیر بار اثبات نباید برود .

مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » حدیث جالبی را از امام صادق در این زمینه نقل کرده که فرمود : « خداوند با دو آیه از قرآن ، دو درس مهم به این امت داده است ، نخست این که جز آن چه می دانند ، نگویند و دیگر این که آن چه را نمی دانند ، انکار نکنند ، سپس دو آیه زیر را تلاوت فرمود ؛ " اَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ میثاقُ الْکِتابِ اَنْ لا

یَقُولُوا عَلَی اللّهِ اِلاَّ الْحَقَّ : آیا خداوند پیمان کتاب آسمانی را از آن ها نگرفته است که جز حق در مورد خداوند نگویند" ، " بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِه : مشرکان چیزهایی را انکار کردند که از آن آگاهی نداشتند ، در حالی که جهل دلیل بر انکار نیست" » .

۴۴ اِنَّ اللّهَ لا یَظْلِمُ النّاسَ شَیْئا وَلکِنَّ النّاسَ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ

خداوندهیچ به مردم ستم نمی کندولی این مردمندکه به خویشتن ستم می نمایند .

ولی بدان و آن ها نیز باید بدانند که این نارسایی فکر و عدم بصیرت و نابینایی از دیدن چهره حق و ناشنوایی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که با خود از مادر به این جهان آورده باشند و خدا به آن ها

ستمی کرده باشد، بلکه این خود آن ها بوده اند که با اعمال نادرستشان و دشمنی و عصیان در برابر حق، روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند .

در تحقق مجازات الهی برای مجرمین تردید نکنید

۵۳ وَ یَسْتَنْبِئُونَکَ اَحَقٌّ هُوَ قُلْ ای وَ رَبّیآ اِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزینَ

از تو می پرسند آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است ؟ بگو: آری به خدا سوگند قطعا حق است و شما نمی توانید از آن جلوگیری کنید .

البته « حَقّ » در این جا در مقابل باطل نیست ، بلکه منظور این است که آیا این مجازات و کیفر واقعیت دارد و تحقق می یابد ؟ زیرا « حَقّ » و « تحقّق » هردو از یک ماده اند ، البته حق در مقابل باطل اگر به معنی وسیع کلمه تفسیر شود ، شامل هر واقعیت موجود می گردد و نقطه مقابل آن معدوم و باطل است .

خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در برابر این سؤال با تأکید هرچه بیشتر « بگو به پروردگارم سوگند این یک واقعیت است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست » (قُلْ ای وَ رَبّیآ اِنَّهُ لَحَقٌّ) .

و اگر فکر می کنید می توانید از چنگال مجازات الهی فرار کنید ، اشتباه بزرگی کرده اید ، زیرا « هرگز شما نمی توانید از آن جلوگیری کنید و او را با قدرت خود ناتوان سازید » (وَ مآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزینَ) .

درواقع این جمله با جمله فوق از قبیل بیان مقتضی و مانع است ،

در جمله اول می گوید : مجازات مجرمان یک واقعیت است و در جمله دوم اضافه می کند : هیچ قدرتی نمی تواند جلوی آن را بگیرد ، درست مانند آیات ۷ و ۸ سوره طور ؛ « اِنَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ ما لَهُ مِنْ دافِعٍ » .

تأکیدهایی که در آیه به چشم می خورد ، قابل توجه است ، از یک سو « سوگند » و از سوی دیگر کلمه « اِنَّ » و « لام تأکید » و از سوی سوم جمله « وَ ما اَنْتُمْ بِمُعْجِزینَ » ، همه این ها تأکید می کند که به هنگام ارتکاب جرم های سنگین مجازات الهی حتمی است .

از جمله سؤالاتی که در مورد آیات فوق مطرح می شود ، این است که آیا سؤال مشرکان از واقعیت داشتن کیفر الهی جنبه استهزاء داشته یا واقعا سؤال حقیقی بوده است؟ بعضی گفته اند: سؤال حقیقی، نشانه شک است و با وضع مشرکان سازگار نیست .

ولی باتوجه به این که بسیاری از مشرکان در تردید بودند و گروهی از آن ها نیز با علم به حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر لجاجت و تعصب و مانند آن به مخالفت برخاسته بودند ، روشن می شود که سؤال حقیقی از آن ها هیچ بعید نیست .

۵۴ وَ لَوْ اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ اَسَرُّوا النَّدامَهَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لایُظْلَمُونَ

و هرکس که ستم کرده ، اگر تمامی آن چه روی زمین است، در اختیار داشته باشد (همه را از هول عذاب) برای نجات

خویش می دهد و هنگامی که عذاب راببینند (پشیمان می شوند اما) پشیمانی خود را کتمان می کنند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آن ها به عدالت داوری می شود و ستمی برآن ها نخواهد رفت.

درواقع آن ها حاضرند بزرگ ترین رشوه ای راکه می توان تصورکرد، برای رهایی از چنگال عذاب الهی بدهند ، اما کسی از آن ها نمی پذیرد و سر سوزنی از مجازاتشان نمی کاهد .

حقیقت « ندامت » پشیمانی از انجام کاری است که آثار نامطلوب آن آشکار شده است ، خواه انسان بتواند آن را جبران کند و یا نتواند و پشیمانی مجرمان در قیامت از نوع دوم است و مکتوم داشتن آن به خاطر آن است که آشکار ساختنش موجب رسوایی بیشتر می شود.

عمل به محتوای قرآن باعث درمان دردهای شماست

۵۵ اَلا آ اِنَ لِلّهِ مافِی السَّماواتِ وَالْاَرْضِ اَلا آاِنَ وَعْدَاللّهِ حَقٌّ وَ لکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ

آگاه باشید آن چه در آسمان ها و زمین است ، از آن خدا است ، آگاه باشید وعده خدا حق است ولی اکثر آن ها نمی دانند .

۵۶ هُوَ یُحْیی وَ یُمیتُ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

اواست که زنده می کندومی میراندوبه سوی او باز می گردید.

۵۷ یا آ اَیُّهَاالنّاسُ قَدْجآءَتْکُمْ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدًی وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنینَ

ای مردم اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده و درمان آن چه در سینه ها است و هدایت و رحمت برای مؤمنان .

در این آیه چهار صفت برای قرآن بیان شده است که برای فهم بیشتر باید نخست روی لغات آن تکیه کنیم.

« وَعْظ » (و مَوْعِظَه) آن چنان که در « مفردات » آمده است ، نهی آمیخته به تهدید است ولی ظاهرا معنی موعظه ، وسیع تر از این باشد ، همان گونه که از « خلیل » دانشمند معروف عرب در همان کتاب « مفردات » نقل شده ، موعظه عبارت از تذکر دادن نیکی ها است که توأم با رقّت قلب باشد، درواقع هرگونه اندرزی که در مخاطب تأثیر بگذارد ، او را از بدی ها بترساند و یا قلب او را متوجه نیکی ها گرداند ، وعظ و موعظه نامیده می شود .

البته مفهوم این سخن آن نیست که هر موعظه ای باید تأثیر داشته باشد، بلکه منظور آن است که در قلب های آماده بتواند چنین اثری بگذارد.

منظور از "شفا دادن بیماری دل ها " و یا به تعبیر قرآن ، "شفای چیزی که در سینه ها است" ، همان آلودگی های معنوی و روحانی است ، مانند بخل و کینه و حسد و جبن و شرک و نفاق و امثال این ها که همه از بیماری های روحی و معنوی است .

منظور از « هدایت » ، راهیابی به سوی مقصد ، یعنی تکامل و پیشرفت انسان در تمام جنبه های مثبت است .

و منظور از « رَحْمَه » همان نعمت های مادی و معنوی الهی است

ص:۹۴

که شامل حال انسان های شایسته می شود ، همان گونه که در کتاب « مفردات » می خوانیم ، « رَحْمَه » هرگاه به خدا نسبت داده شود ، به معنی نعمت بخشیدن او است و هنگامی که به انسان ها نسبت داده شود ، به معنی رقّت قلب و عطوفت است.

مراحل چهارگانه تربیت و تکامل انسان

در واقع آیه فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه قرآن شرح می دهد .

مرحله اول مرحله « موعظه و اندرز » است .

مرحله دوم مرحله « پاکسازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی » است .

مرحله سوم مرحله « هدایت » است که پس از پاکسازی انجام می گیرد .

مرحله چهارم مرحله ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود و هریک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب این که تمام آن ها در پرتو قرآن انجام می گیرد .قرآن است که انسان ها را انذار می دهد و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آن ها می شوید و قرآن

است که نور هدایت را به دل ها می تاباند و نیز قرآن است که نعمت های الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند .

علی در گفتار جامع خود در « نهج البلاغه » با رساترین تعبیری این حقیقت را توضیح داده است ، آن جاکه می فرماید : « ... فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ اَدْوائِکُمْ وَ اسْتَعینُوا بِه عَلی لأْوائِکُمْ

فَإِنَّ فیهِ شِفاءٌ مِنْ اَکْبَرِ الدّاءِ وَ هُوَ الْکُفْرُ وَ النِّفاقُ وَ الْغَیُّ وَ الضَّلالُ : از قرآن برای بیماری های خود شفا طلبید و به آن برای حل مشکلاتتان استعانت بجویید ، چه این که در قرآن شفای بزرگ ترین دردهااست که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است » .(۱)

این خود می رساند که قرآن نسخه ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده و به جای این که از این داروی شفابخش بهره گیرند ، درمان خود را در مکتب های دیگر جستجو می کنند و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده اند، نه اندیشیدنی و عمل کردنی .

آیا قلب ، کانون احساسات است ؟

ظاهر آیه مورد بحث مانند بعضی دیگر از آیات قرآن این است که کانون بیماری های اخلاقی ، « قلب » است ، این سخن در ابتدا ممکن است تولید این اشکال را کند که ما می دانیم تمام اوصاف اخلاقی و مسائل فکری و عاطفی به روح انسان بازگشت می کند ، قلب یک تلمبه خودکار برای نقل و انتقال خون و آبیاری و تغذیه سلول های بدن بیش نیست .

البته حق همین است که قلب تنها مأموریت اداره جسم انسان را دارد و مسائل روانی مربوط به روح آدمی است ، اما نکته دقیقی در

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۷۶ .

این جا وجود دارد که با توجه به آن ، رمز این تعبیر قرآن روشن می شود و آن این که در جسم انسان دو کانون وجود دارد که هرکدام مظهر بخشی

از اعمال روانی انسان است ، یعنی هریک از این دو کانون با فعل و انفعالات روانی فورا عکس العمل نشان می دهد ، یکی « مغز » است و دیگری « قلب » .

هنگامی که در محیط روح مسائل فکری را بررسی می کنیم ، عکس العمل آن فورا در مغز آشکار می شود و به تعبیر دیگر مغز ابزاری است برای کمک به روح در مسأله تفکر و لذا به هنگام تفکر خون سریع تر در مغز گردش می کند ، سلول های مغزی فعل و انفعال بیشتری دارند و غذای بیشتری جذب می کنند و امواج زیادتری می فرستند ، ولی به هنگامی که پای مسائل عاطفی مانند عشق ، محبت ، تصمیم ، اراده ، خشم ، کینه ، حسد ، عفو و گذشت به میان می آید ، فعالیت عجیبی در قلب انسان شروع می شود ، گاهی ضربان شدید پیدا می کند ، گاهی ضربانش به قدری سست می شود گویا می خواهد از کار بایستد ، گاهی احساس می کنیم که قلب ما می خواهد منفجر شود ، این ها همه به خاطر پیوند نزدیکی است که قلب با این سلسله مسائل روانی دارد .

از همین رو قرآن مجید ایمان را به قلب نسبت می دهد (وَ لَمّا یَدْخُلِ الْایمانُ فی قُلُوبِکُمْ) (۱۴ / حجرات) و یا جهل و لجاجت و عدم تسلیم در مقابل حق را به عنوان نابینایی قلب تعبیر می کند (وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُورِ) (۴۶ / حج) .

ناگفته نماند که این گونه تعبیرات مخصوص قرآن نیست ، در

ادبیات زبان های گوناگون در زمان های گذشته و امروز نیز جلوه های مختلف این مسأله دیده می شود ، غالبا به کسی علاقه داریم ، می گوییم : در قلب ما جای داری و یا قلب ما متوجه تو است و یا قلب ما در گرو عشق تو است و همیشه سمبل عشق را ترسیمی از قلب انسان قرار می دهند. همه این ها به خاطر آن است که انسان همواره این احساس را داشته است که به هنگام عشق و علاقه و یا کینه و حسد و مانند این ها ، تأثیر و تأثر خاصی در قلب خود احساس می کند، یعنی نخستین جرقه این مسائل روانی به هنگام انتقال به جسم در قلب آشکار می شود .

البته علاوه بر همه این ها یکی از معانی قلب در لغت ، عقل و روح آدمی است و معنی آن منحصر به این عضو مخصوص که در درون سینه است ، نمی باشد و این خود تفسیر دیگری برای آیات قلب می تواند باشد اما نه برای همه آن ها ، زیرا در بعضی تصریح شده ، قلب هایی که در سینه ها است .

خدا همه جا ناظراست، مراقب باشید

۶۱ وَماتَكُونُ فیشَأْنٍ وَ ماتَتْلُوامِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ اِلّا كُنّا عَلَيْكُمْ شُهُودا اِذْ تُفيضُونَ فيهِ وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَ لا فِی السَّماۤءِوَلاۤاَصْغَرَمِنْ ذلِكَ وَلاۤاَكْبَرَاِلّافيكِتابٍ مُبينٍ

در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی و هیچ عملی را انجام نمی دهید مگر این که ما ناظر بر شما هستیم ، در آن هنگام که وارد آن می شوید

ص:۹۸

وهیچ چیز در زمین و آسمان ازپروردگارتومخفی نمی ماند، به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر از آن ، مگر این که (همه آن ها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است .

« شُهُود » جمع « شاهِد » در اصل به معنی حضور توأم با مشاهده چشم و یا قلب و فکر است و تعبیر به جمع ، اشاره به این است که نه تنها خدا بلکه فرشتگانی که فرمانبردار او هستند و مراقب اعمال انسان ها می باشند ، نیز از همه این کارها باخبرند و شاهد و ناظرند .

تعبیر به صیغه جمع در مورد خداوند با این که ذات پاک او از هر جهت یگانه و یکتا است ، برای اشاره به عظمت مقام او است و این که همواره مأمورینی سر بر فرمان او دارند و در اطاعت امرش آماده و حاضرند و درواقع سخن تنها از او نیست ، بلکه از او است و آن همه مأموران مطیعش .

« یَعْزُبُ » ازماده « عُزُوب » در اصل به معنی دوری و جدایی از خانه وخانواده برای یافتن مرتع برای گوسفندان وچهارپایان است و سپس به معنی غیبت و پنهانی به طور مطلق استعمال شده است .

« ذَرَّه » به معنی جسم بسیار کوچک است و به همین جهت به مورچه های ریز نیز « ذَرّه » گفته می شود (برای توضیح بیشتر به جلد سوم « تفسیر نمونه » ، صفحه ۳۸۹ مراجعه فرمایید) .

« کِتابٍ مُبینٍ » اشاره به علم وسیع پروردگار است که گاهی از آن تعبیر به « لوح محفوظ » می شود (در این باره به

جلد پنجم « تفسیر نمونه » ، صفحه ۲۷۱ مراجعه فرمایید) .

آیه مورد بحث به هنگام اشاره به وسعت علم پروردگار ، روی سه نکته تکیه کرده و فرموده : در هیچ کار و حالی نیستی و هیچ آیه ای تلاوت نمی کنی و هیچ عملی انجام نمی دهید ، مگر این که ما شاهد و ناظر بر شما هستیم .

این تعبیرات سه گانه در واقع اشاره به « افکار » و « گفتار » و « اعمال » انسان ها است ، یعنی خداوند همان گونه که اعمال ما را می بیند ، سخنان ما را می شنود و از افکار و نیات ما آگاه و باخبر است و چیزی از این ها از محیط علم پروردگار بیرون نیست .

بدون شک نیّت و حالات روحی در مرحله نخست قرار دارد و گفتار پشت سر آن است و کردار و عمل به دنبال آن و لذا در آیه نیز به همین ترتیب ذکر شده است .

ضمنا این که می بینیم قسمت اول و دوم به صورت مفرد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده و قسمت سوم به صورت جمع و خطاب به عموم مسلمانان است ، ممکن است به این جهت باشد که مرحله تصمیم گیری دربرنامه های اسلامی، مربوط به رهبر امت و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ، همان گونه که گرفتن آیات قرآن از سوی خدا و تلاوت آن بر مردم نیز از ناحیه او است ، ولی عمل کردن به این برنامه ها به عموم ملت ارتباط دارد و هیچ کس از آن مستثنی نیست .

در این آیه درس بزرگی برای همه مسلمانان بیان شده است ، درسی که می تواند آن ها را در مسیر حق به راه اندازد و از کجروی ها و

انحرافات باز دارد ، درسی است که توجه به آن ، جامعه ای صالح و پاک می سازد و آن این که ؛

به این حقیقت توجه داشته باشیم که هرگامی برمی داریم و هر سخنی که می گوییم و هر اندیشه ای که درسر می پرورانیم و به هرسو نگاه می کنیم و در هرحالی هستیم ، نه تنها ذات پاک خدا ، بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و با تمام توجه ما را می نگرند .

کوچک ترین حرکتی در پهنه آسمان و زمین از دیدگاه علم او مخفی و پنهان نمی ماند ، نه تنها مخفی نمی ماند ، بلکه همه آن ها ثبت می شود در آن لوحی که محفوظ است و اشتباه و غلط و دگرگونی در آن راه ندارد ، در صفحه علم بی پایان خدا ، در اندیشه فرشتگان مقربین و نویسندگان اعمال آدمیان ، در پرونده ما و در نامه اعمال همه ما .

بی جهت نیست که امام صادق می فرماید : « پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هرزمان این آیه را تلاوت می کرد، شدیدا گریه می نمود » (کانَ رَسُولُ اللّهِ اِذا قَرَأَ هذِهِ الْآیَهَ بَکی بُکاءً شَدیدا) .(۱)

جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن همه اخلاص و بندگی و آن همه خدمت به خلق و عبادت خالق که از کار خود در برابر علم خداترسان باشد، حال ما و دیگران معلوم است .

ص:۱۰۱

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۱۶ ، ذیل آیه مورد بحث .

آرامش روح و روان در سایه ایمان

۶۲ اَلا آ اِنَّ اَوْلِیآءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَن ُونَ

آگاه باشید اولیاء (و دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند .

« اَوْلِیـاء » جمع « وَلِیّ » در اصل از ماده « وَلی ، یَلی » گرفته شـده که به معنی نبودن واسـطه میان دو چیز و نزدیکی و پی درپی بودن آن ها است ، به همین دلیل به هر چیزی که نسـبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته باشد ، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام ، «وَلِیّ» گفته

می شود ، استعمال این کلمه به معنی سرپرست و دوست و مانند این ها نیز از همین جا است .

بنابراین اولیاء خـدا کسانی هسـتند که میان آنان و خـدا حایل و فاصـله ای نیست ، حجاب ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک ، خدا را با چشم دل چنان می بینند که هیچ گونه شک و تردیدی به دل هایشان راه نمی یابد و به خاطر همین آشـنایی با خـدا که وجود بی انتها و قدرت بی پایان و کمال مطلق است و ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی مقدار است .

کسـی که با اقیانوس آشنا است ، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشیدرا می بیند، نسبت به یک شمع بی فروغ بی اعتنا است.

و از این جا روشن می شود که چرا آن ها ترس و انـدوهی ندارند ، زیرا خوف و ترس معمولاً از احتمال فقدان نعمت هایی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند ،

ناشی می شود ، همان گونه که غم و اندوه معمولاً نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است .

اولیاء و دوستان راستین خدا از هرگونه وابستگی و اسارت جهان مادّه آزادند و « زهد » به معنی حقیقیش بر وجود آن ها حکومت می کند، نه با از دست دادن امکانات مادی ، جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد .

بنابراین « غم ها » و « ترس هایی » که دیگران را دائما در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می دارد ، در وجود آن ها راه ندارد .

یک ظرف کوچک آب ، از دمیدن یک انسان ، متلاطم می شود ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان ها کم اثر است و به همین دلیل آن را اقیانوس آرام می نامند (لِکَیْ لاتَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لاتَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ)(۲۳ / حدید) .

نه آن روز که داشتند ، به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می شوند ، غمی دارند ، روحشان بزرگ تر و فکرشان بالاتر از آن است

)

که این گونه حوادث در گذشته و آینده در آن ها اثر بگذارد. به این ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آن ها حکمفرما است و به گفته قرآن ؛ «اوُلآئِکَ لَهُمُ الاْمْنُ» (۸۲ / انعام) و یا به تعبیر دیگر ؛ « اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : یاد خدا مایه آرامش دل ها است » (۲۸ / رعد) .

خلاصه این که غم و ترس در انسان ها معمولاً ناشی از روح دنیاپرستی است ، آن ها که از این روح تهی هستند ،

اگر غم و ترسی نداشته باشند ، بسیار طبیعی است .

این بیان استدلالی مسأله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد ، به این صورت عرضه می شود .

اولیای خدا آن چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن چنان محو مشاهده ذات پاك او می باشند که غیر او را به دست فراموشی می سپرند ، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد ، کسی که غیر خدا در دل او نمی گنجد و به غیر او نمی اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی شود ، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس وحشتی داشته باشد .

از آن چه گفتیم ، این حقیقت نیز آشکار شد که منظور غم های مادی و ترس های دنیوی است ، وگرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالامال است ، ترس از عدم انجام وظایف و مسؤولیت ها و اندوه بر آن چه از موفقیت ها از آنان فوت شده ، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است، به عکس ترس و اندوه های مادی که مایه انحطاط و تنزّل است .

امیرمؤمنان علی در خطبه معروف « هَمّام » که حالات اولیای خدا در آن به عالی ترین وجهی ترسیم شده ، می فرماید : « قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَهٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَهٌ : دل های آن ها محزون و مردم از شرّ آن ها در امان هستند » و نیز می فرماید : « وَ لَوْ لاَ الْأَجَلُ الَّذی کَتَبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْواحُهُمْ فی اَجْسادِهِمْ طَرْفَهَ

عَیْنٍ شَوْقا اِلَی الثَّوابِ وَ خَوْفا مِنَ الْعِقابِ : اگر اجلی که خداوند

برای آن هـا مقرر کرده نبـود، حتـی یـک چشم به هم زدن ارواح آن هـا در بـدن هایشـان آرام نمی گرفت ، به خـاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او » .(۱)

قرآن مجیـد درباره مؤمنان می گویـد : « اَلَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ هُمْ مِنَ السّاعَهِ مُشْـفِقُونَ : کسانی که از پروردگارشان با این که او را به خشم نمی بینند ، می ترسند و از رستاخیز بیمناکند » (۴۹/انبیاء) ، بنابراین آن ها خوف و ترس دیگری دارند .

۶۳ اَلَّذینَ امَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ

همان ها که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند .

جالب این که ایمان را به صورت فعل ماضـی مطلق آورده و تقوا را به صورت ماضـی استمراری ، اشاره به این که ایمان آن ها به سرحدّ کمال

رسـیده ولی مسأله تقوا که در عمل روزمره منعکس می شود و هرروز و هرساعت کار تازه ای می طلبد و جنبه تدریجی دارد ، برای آن ها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی درآمده است .

آری این ها هسـتند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت ، چنان آرامشی در درون جان خود احساس می کنند که هیچ یک از طوفان های زندگی آن ها را تکان نمی دهد ، بلکه به مضمون

۱- « نهج البلاغه » ، ترجمه صبحی صالح، خطبه ۱۹۳.

«اَلْمُؤْمِنُ کَالْجَبَلِ الرّاسِخِ لاتُحَرِّکُهُ الْعَواصِفَ» ، همچون کوه در برابر تندباد حوادث ، استقامت به خرج می دهند .

منظور از "بشارت" در این آیه چیست ؟

۶۴ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ فِی الْاخِرَهِ لا تَبْدیلَ لِکَلِماتِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ

در زندگی دنیا و در آخرت شادند (و مسرور) ، وعده های الهی تخلف ناپذیر است و این رستگاری بزرگی است .

باتوجه به مطلق بودن این کلمه و وجود « الف و لام جنس » در « اَلْبُشْری » ، مفهوم وسیعی نهفته شده که هرگونه بشارت و شادی پیروزی وموفقیت راشامل می شود و همه آن چه دربالا ذکرشد، درآن درج است و درواقع هرکدام اشاره به گوشه ای از این بشارت وسیع الهی می باشد.

و شاید این که در بعضی از روایات به خواب های خوش و رؤیاهای صالحه تفسیر شده ، اشاره به این است که هرگونه بشارت ، حتی بشارت های کوچک نیز در مفهوم « اَلْبُشْری » افتاده است ، نه این که منحصر به آن باشد .

درواقع این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقوا است که انسان را از انواع دلهره ها و وحشت هایی که زاییده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگی ها است ، از روح و جسم انسان دور می سازد ، چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد ، باز احساس آرامش کند ؟

او به یک کشتی بی لنگر در یک دریای طوفانی می ماند که امواج

ص:۱۰۶

کوه پیکر هرلحظه او را به سویی پرتاب می کنند و گرداب ها برای بلعیدنش دهان باز کرده اند .

چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ، ممکن است آرامش خاطر داشته باشد ، او برخلاف مؤمنان حتی خواب آرام ندارد و غالبا خواب های وحشتناکی می بیند که در اثناء آن خود را با دشمنان درگیر مشاهده می کند و این خود یک دلیل بر ناآرامی و تلاطم روح آن ها است .

طبیعی است یک شخص جانی به خصوص این که تحت تعقیب باشد ، در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته اندو یا این که روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می زند و او را شکنجه می دهد ، لذا هنگامی که بیدار می شود ، همچون یزید ، « ما لی وَ لِلْحُسَیْنِ : مرا با حسین چه کار » ؟ و یا همچون حجاج ، « ما لی وَ لِسَعیدِ بْنِ جُبَیْرٍ : مرا با سعید بن جبیر چه کار » ؟ می گوید .

اولیاء خدا از دیدگاه روایات

درذیل آیات فوق روایات جالبی ازائمه اهل بیت علیهم السلام واردشده است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم :

امیرمؤمنان علی آیه ۶۲ این سوره را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد : « می دانید "اَوْلِیاءَ اللّهِ " چه اشخاصی هستند » ؟ عرض کردند : « ای امیرمؤمنان شما خودتان بفرمایید که آنان چه کسانی هستند » ؟ امام فرمود : « هُمْ نَحْنُ وَ اَتْباعُنا فَمَنْ

تَبِعَنا مِنْ بَعْدِنا طُوبی لَنا وَ طُوبی لَهُمْ اَفْضَلُ مِنْ طُوبی لَنا ، قالُوا یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ ما شَأْنُ طُوبی لَهُمْ اَفْضَلُ مِنْ طُوبی لَنا ؟ اَلَسْنا نَحْنُ وَ هُمْ عَلی اَمْرٍ ؟ قالَ : لاِنَّهُمْ حُمِلُوا ما لَمْ تَحْمَلُوا عَلَیْهِ وَ اَطاقُوا ما لَمْ تُطیقُوا : دوستان خدا ، ما و پیروان ما که بعد از ما می آیند ، هستند . خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آن ها ، بعضی پرسیدند : چرا بیشتر از ما ؟ مگر ما و آن ها هردو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یکنواخت نمی باشد ؟ فرمود : نه ، آن ها مسؤولیت هایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به مشکلاتی می دهند که شما نمی دهید » .(۱)

کتاب « کمال الدین » از ابوبصیر از امام صادق نقل می کندکه : « طُوبی لِشیعَهِ قائِمِنَا الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِه فی غَیْبَتِه وَ الْمُطیعینَ لَهُ فی ظُهُورِه ، اُولئِکَ اَوْلِیاءُ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ: خوشا به حال پیروان امام قائم که در غیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می کشند و به هنگام ظهورش مطیع فرمان او هستند، آن ها اولیای خدا هستند، همان ها که نه ترسی دارند و نه غمی » .(۲)

یکی از دوستان امام صادق نقل می کند که امام فرمود : « پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می بینند که

۱- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

چشمشان با آن روشن می شود » ، راوی می گوید : من اصرار کردم ؛ « چه

چیزی می بینند » ؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هربار امام تنها به این جمله قناعت می کرد که ؛ « می بینند » ، در آخر مجلس رو به سوی من کرد و مرا صدا زد و فرمود: « مثل این که اصرار داری بدانی چه چیز را می بینند » ؟ گفتم : « آری قطعا » ، سپس گریستم ، امام به حال من رقّت کرد و فرمود : « آن دو را می بینند ، اصرار کردم کدام دو نفر » ؟ فرمود : « پیامبر صلی الله علیه و آله و علی را ، هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی پوشد مگر این که این دو بزرگوار را خواهد دید که به او بشارت می دهند » ، سپس فرمود: « این را خداوند درقرآن بیان کرده » ، سؤال کردم : « در کجا و کدام سوره » ؟ فرمود : « در سوره یونس ، آن جا که می گوید ؛ " اَلَّذینَ امَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ ، لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ فِی الْاخِرَهِ "».

روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت های افراد باایمان و متّقی است ، نه همه آن بشارت ها و نیز روشن است که این مشاهده ، مشاهده جسم مادی نیست ، بلکه مشاهده جسم برزخی با

دید برزخی است ، زیرا می دانیم در جهان برزخ که فاصله ای است میان این جهان و سرای آخرت ، روح انسان بر جسم برزخیش باقی می ماند .

۶۵ وَ لا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ اِنَّ الْعِزَّهَ لِلّهِ جَمیعا هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ

سخن آن ها تو را غمگین نسازد، تمام عزت (و قدرت) از آنِ خدا است و او شنوا و دانا است .

۶۶ اَلا ـ آ اِنَّ لِلّهِ مَنْ فِی السَّموات وَ مَنْ فِی الاْرْضِ وَ ما یَتَّبِعُ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ شُرَکآءَ اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلاّ ـ الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلاّ یَخْرُصُونَ

آگاه باشید تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند ، از آنِ خدامی باشند و آن هاکه غیرخداراشریک او می خوانند، از منطق و دلیلی پیروی نمی کنند، آن ها فقط ازپندار بی اساس پیروی می کنند و آن ها فقط دروغ می گویند .

« خَرْصَ » در لغت هم به معنی دروغ و هم به معنی حدس و تخمین آمده است و دراصل همان طور که « راغب » در « مفردات » گفته ، به معنی جمع آوری کردن میوه است و پس از جمع زدن و گردآوری کردن در حساب و تخمین زدن میوه بر درختان گفته شده و از آن جا که حدس و تخمین گاهی نادرست از آب درمی آید ، این ماده به معنی دروغ نیز آمده است .

اصولاًاین خاصیت پیروی ازپندار و گمان بی اساس است که سرانجام انسان را به وادی دروغ می کشاند .

جایی که اشخاص ملک او و ازآنِ او باشند، اشیایی که در این جهان هستند، به طریق اولی از آنِ او هستند ، بنابراین او مالک تمام عالم هستی است و بااین حال چگونه ممکن است مملوک های اوشریک اوبوده باشند؟

آن ها که بت ها را شریک خدا ساخته بودند ، تکیه گاهشان اوهامی بیش نبود ، اوهامی که حتی تصور آن امروز برای ما مشکل است که چگونه ممکن است انسان اَشکال و مجسمه های بی روحی بسازد و

ص:۱۱۰

بعد مخلوق خود را ارباب و صاحب اختیار خویش بداند ؟ مقدراتش

را به دست آن بسپارد و حل مشکلاتش را از او بخواهد ؟ آیا این چیزی جز دروغ و دروغ پردازی می تواند باشد ؟ حتی می توان این را به عنوان یک قانون کلی با کمی دقت از آیه استفاده کرد که ؛ هرکس از ظن و گمان های بی اساس پیروی کند، سرانجام به دروغگویی کشانده می شود ، راستی و صدق بر اساس قطع و یقین استوار است و دروغ براساس تخمین ها و پندارها و شایعه ها .

شب آرامش بخش و روز روشنی آفرین

۶۷ هُوَالَّذی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِرا اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ

او کسی است که شب را برای شما آفرید که در آن آرامش بیابید و روز را روشنی بخش قرار داد ، در این نشانه هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند .

این نظام نور و ظلمت که بارها در آیات قرآن روی آن تکیه شده ، نظامی شگفت انگیز و پربار است که از یک سو با تابش نور در مدت

معین ، صحنه زندگی انسان ها را روشن ساخته و حرکت آفرین و تلاش انگیز است و از سوی دیگر با پرده های ظلمانی و آرامبخش شب ، روح و جسم خسته را برای کار و حرکت مجدد آماده می سازد .

آری « در این نظام حساب شده آیات و نشانه هایی از توانایی آفریدگار است اما برای آن ها که گوش شنوا دارند و حقایق را می شنوند » (اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ)

آن ها که می شنوند و درک می کنند و آن ها که پس از درک حقیقت ، آن را به کار می بندند .

آرامش و سکون که هدف از آفرینش شب قرار داده شده ، یک واقعیت مسلم علمی است که دانش امروز آن را به ثبوت رسانده ، پرده های تاریکی نه تنها یک وسیله اجباری برای تعطیل فعالیت های روزانه است ، بلکه اثر مستقیمی روی سلسله اعصاب و عضلات آدمی و سایر جانداران دارد و آن ها را در حالت استراحت و خواب و سکون فرومی برد و چه نادان هستند مردمی که شب را به هوس رانی زنده می دارند و روز مخصوصا صبحگاهان نشاط انگیز را در خواب فرومی روند و به همین دلیل همواره اعصابی نامتعادل و ناراحت دارند .

باتوجه به این که ماده « اَبْصار » به معنی بینایی است ، مفهوم جمله « وَ النَّهارَ مُبْصِرا » این می شود که ؛ خدا « روز را بینا قرار داد » ، درحالی که روز بیناکننده است نه بینا ، این یک تشبیه و مجاز زیبا ازقبیل توصیف سبب به اوصاف مسبّب است همان گونه که در مورد شب نیز می گویند: «لَیْلٌ نائِمٌ» یعنی ؛ « شبی که به خواب رفته » ، درحالی که شب به خواب نمی رود، بلکه شب سبب می شودکه مردمان به خواب روند.

گوشه ای از مبارزات نوح

۷۱ وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ اِذْ قالَ لِقَوْمِهِ یاقَوْمِ اِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ مَقامیوَتَذْکیری بِآیاتِ اللّهِ فَعَلَی اللّهِ تَوَکَّلْتُ فَاَجْمِعُوآا اَمْرَکُمْ وَ شُرَکآئَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ اَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوآا اِلَیَّ وَ لا تُنْظِرُونِ

بخوان بر آن ها سر گذشت نوح را ، آن هنگام که به قوم خود گفت : ای قوم من اگر موقعیت و یادآوری من نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است (هرکارازدستتان ساخته است، بکنید) من برخداتوکل کرده ام، فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید و هیچ چیز بر شما مستور نماند ، سپس به حیات من پایان دهید (و لحظه ای) مهلتم ندهید (اما توانایی ندارید) .

« غُمَّه » از ماده « غَمّ » به معنی پوشاندن چیزی است و این که به اندوه نیز « غَمّ » گفته می شود ، به خاطر آن است که قلب انسان را می پوشاند. نوح فرستاده بزرگ پروردگار با قاطعیتی که ویژه پیامبران اولوالعزم است ، در نهایت شجاعت و شهامت با نفرات کم و محدودی که داشت ، در مقابل دشمنان نیرومند و سرسخت ایستادگی می کند و قدرت آن ها را به باد مسخره می گیرد و بی اعتنایی خویش را به نقشه ها و افکار و بت های آن ها نشان می دهد و به این وسیله یک ضربه محکم روانی برافکارشان وارد می سازد .

باتوجه به این که این آیات در مکه نازل شده ، در آن زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز درشرایطی مشابه نوح زندگی می کرد و مؤمنان در اقلیت بودند ، قرآن می خواهد به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین دستور را بدهد که باید به قدرت دشمن اهمیت ندهد ، بلکه با قاطعیت و شهامت پیش برود، چراکه تکیه گاهش خدا است و هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر قدرت او را ندارد .

ص:۱۱۳

گرچه بعضی از مفسران این تعبیر نوح و یا شبیه آن را در تاریخ سایر انبیاء یک نوع اعجاز گرفته اند ، چراکه آن ها با نبودن امکانات ظاهری دشمن را تهدید به شکست کرده و از پیروزی نهایی خود خبر داده اند و این جز از طریق اعجاز امکان پذیر نیست ، ولی به هرحال این یک درس است برای همه رهبران اسلامی که در برابر انبوه دشمنان هرگز نهراسند ، بلکه با اتکاء و و توکل بر پروردگار و با قاطعیت هرچه بیشتر آن ها را به میدان فراخوانند و قدرتشان را تحقیر کنند که این عامل مهمی برای تقویت روحی پیروان و شکست روحیه دشمنان خواهد بود .

۷۲ فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَماسَأَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِىَ اِلاّ عَلَى اللّهِ وَ اُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمينَ

و اگر از قبول دعوتم روی بگردانید (کار نادرستی کرده اید ، چه این که) من از شما مزدی نمی خواهم ، مزد من تنها بر خدا است و من مأمورم که از مسلمین (تسلیم شدگان در برابر فرمان خدا) باشم .

این که نوح می گوید : من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم ، درس دیگری است برای رهبران الهی که در دعوت و تبلیغ خود ، هیچ گونه انتظار پاداش مادی و معنوی از مردم نداشته باشند ، زیرا این گونه انتظارها یک نوع وابستگی ایجاد می کند که جلوی تبلیغات صریح و فعالیت های آزادانه آن ها را سد خواهد کرد و طبعا تبلیغات و دعوتشان کم اثر خواهد شد ، به همین دلیل راه صحیح دعوت به سوی

اسلام و تبلیغ آن نیز این است که مبلغان اسلامی تنها برای امرار معاش خود متکی به بیت المال باشند نه نیازمند به مردم .

۷۳ فَکَذَّبُوهُ فَنَجَّیْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ وَجَعَلْناهُمْ خَلاآئِفَ وَ اَغْرَقْنَا الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُنْذَرینَ

اما آن ها اورا تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم، آن هاراجانشین (و وارث کافران) قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند ، غرق نمودیم، پس ببین عاقبت کار آن هاکه انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود ؟

« فُلْک » به معنی کشتی است و تفاوت آن با « سفینه » این می باشد که « سفینه » ، مفرد است و جمع آن « سَفائِن » است ولی « فُلْک » بر مفرد و جمع هر دو گفته می شود .

آیه موردبحث سرانجام کار دشمنان نوح و صدق پیشگوییش را بیان می کند .

رسولان بعد از نوح

۷۴ ثُمَ بَعَثْنامِنْ بَعْدِهِ رُسُلًاالِیقَوْمِهِمْ فَجآؤُوهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ کَذلِکَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِ الْمُعْتَدینَ

سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قومشان فرستادیم، آن ها با دلایل روشن به سراغ آن ها رفتند ، اما آنان به

چیزی کـه پیش از آن تکـذیب کرده بودنـد ، ایمـان نیاوردنـد، ایـن چنین بر دل هـای تجاوزکـاران مُهر می نهیم (تـا چیزی را درک نکنند) .

جمله «فَماكانُوا لِيُؤْمِنُوا بِماكَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» اشاره به این می کنـدکه گروهی در میان امت ها بوده اند که در برابر دعوت هیچ پیامبر و مصلحی سر تسلیم فرودنمی آوردند و همچنان بر سر حرف خود ایستاده بودند و تکرار دعوت انبیاء در آن ها کمترین اثری نمی گـذاشت ، بنابراین جمله مزبور اشاره به گروهی می کند که در دو زمان در برابر دعوت پیامبران مختلف قرارگرفتند (زیرا ظاهر جمله این است که مرجع همه ضمایر یکی است)

این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که اشاره به دو گروه مختلف می کند ، گروهی در زمان نوح بودند و دعوت او را تکـذیب کردنـد و گروهی که بعـد از آن ها به وجود آمدنـد ، با انکار و تکـذیب پیامبران راه آنان را پیمودند ، بنابراین معنی جمله چنین می شود ؛ « تجاوزکاران اقوام دیگر از ایمان آوردن به چیزی که اقوام پیشـین خودداری کرده بودند ، سـر باز زدند » ، البته باتوجه به این که مخالفان دعوت نوح در طی طوفان از میان رفتند ، این احتمال در تفسـیر آیه قوت پیدا می کند ، ولی به هر حال لازمه آن این است که در میان مرجع ضمیرهای جمله (واو جمع در کانُوا و لِيُؤْمِنُوا و كَذَّبُوا) تفکیک قائل شویم .

روشن است که جمله « كَذلِكَ نَطْبَعُ عَلى قُلُوبِ الْمُعْتَدينَ »

دلیل بر جبر نیست و تفسیر آن در خودش نهفته است ، زیرا می گوید : ما

بر دل های « تجاوزکاران » مُهر می نهیم تا چیزی را درک نکنند ، بنابراین قبلاً تجاوزهای پی درپی به حریم احکام الهی و حق و حقیقت از آن ها صادر می شود و تدریجا بر دل های آن ها اثر می گذارد و قدرت تشخیص حق را از آنان می گیرد و کارشان به جایی می رسد که سرکشی و عصیان و گناه برای آن ها خوی و طبیعت ثانوی می شود ، چنان که در مقابل هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند .

مشروح این مطلب در جلد اول « تفسیر نمونه » ذیل آیه ۷ سوره بقره ، صفحه ۵۰ ذکر شده است .

اما فرعون و فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون سر باز زدند و از این که در برابر حق سر تسلیم فرود آورند ، تکبر ورزیدند » (فَاسْتَكْبَرُوا). آن ها به خاطر کبر و خودبرتربینی و نداشتن روح تواضع ، واقعیت های روشن در دعوت موسی را نادیده گرفتند و به همین دلیل مجرم و گنهکار همچنان به جرم و گناهشان ادامه دادند (وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمينَ) .

۷۶ فَلَمّا جآءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبينٌ

و هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آن ها آمد ، گفتند : این سِحر آشکاری است .

جاذبه و کشش فوق العاده دعوت موسی ازیک طرف و معجزات چشمگیرش از طرف دیگر و نفوذ روزافزون و خیره کننده اش از طرف سوم ، سبب شد که فرعونیان به فکر چاره بیفتند و وصله ای بهتر از این

پیـدا نکردنـد که او را سـاحر و عملش را سِحر بخواننـد و این تهمت چیزی است که در سرتاسـر تاریـخ انبیـاء مخصوصا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دیده می شود .

آیا پیامبر تردید داشت ؟

۷۷ قالَ مُوسی اَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّا جآءَکُمْ اَسِحْرٌ هذا وَ لا یُفْلِحُ السّاحِرُونَ

(اما) موسـی گفت : آیا حق را که به سوی شـما آمده ، سِحر می شمرید ؟ این سِحر است؟ در حالی که ساحران رستگار (و پیروز) نمی شوند ؟

۹۴ فَاِنْ کُنْتَ فی شَکٍّ مِمّآ اَنْزَلْنآ اِلَیْکَ فَاسْئَلِ الَّذینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ لَقَدْ جآءَکَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرینَ

اگر در آن چه بر تو نازل کرده ایم ، تردید داری ، از آن ها که پیش از تو کتب آسـمانی را می خوانند ، سؤال کن ، (بدان) به طورقطع «حق» ازطرف پروردگارت به تو رسـیده، بنابراین هرگز از تردیدکننـدگان مباش (البته او در چیزی که باشـهوددریافته بود،هرگزتردیدنداشت، این درسی بودبرای مردم).

ممکن است در ابتـدا چنین به نظر برسـد که آیه حکـایت از این دارد که پیامبر صـلی الله علیه و آله در حقانیت آیاتی که بر او نازل می شد ، تردید داشت و خداوند از طریق فوق ، تردید او را زایل کرد .

ولی باتوجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله وحی را با شهود و

مشاهـده دریـافته بود ، چنـان که آیات قرآن حاکی از همین معنی است ، شک و تردیـد در این مورد معنی نـداشت ، به علاوه این تعبیر رایج است که برای تنبیه دوردسـتان ، افراد نزدیک را مخاطب می کنند و سـخنی را القاء می نمایند ، این همان اسـت که عرب با ضرب المثل معروف « اِیّاکَ اَعْنی وَ اسْمَعی یا جارَهُ : به تو می گویم ولی همسایه تو بشنو » ، از آن یاد می کند که نظیر آن را نیز در فارسی داریم و این گونه سخن در بسیاری از موارد تأثیرش از خطاب صریح بیشتر است .

به علاوه ذکر جمله شرطیه ، همیشه دلیل بر احتمال وجود شرط نیست ، بلکه گاهی برای تأکید روی یک مطلب و یا برای بیان یـک قانون کلی است ، مثلاً در آیه ۲۳ سوره اسر... `آ......Ř: « وَ قَضـی رَبُّکَ اَنْ لاتَعْبُدُوآا اِلآّ اِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُمآ اَوْ کِلاهُمآ فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ : پروردگار تو فرمان داده که جز او را پرسـتش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنیـد ، هرگاه یکی از این دو نزد تو (توجه داشـته باشـید که در این جمله مخاطب ، ظاهرا پیامبر است) به پیری برسـند ، هیچ گاه کمترین سخن ناراحت کننده ای به آن ها مگو » .

با این که می دانیم پیامبر صـلی الله علیه و آله پـدرش را قبل از تولد و مادرش را در دوران طفولیتش از دست داد ، با این حال حکم احترام به پـدر و مـادر به عنوان یـک قانون کلی بیان شـده است ، هرچنـد مخاطب آن ، ظاهرا پیامبر صـلی الله علیه و آله است .

و نیز در سوره طلاق می خوانیم : « یآ اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذا طَلَّقْتُمُ النِّسآءَ ... : ای پیامبر هنگامی که زنان را طلاق دادید ، ... » .

این تعبیر دلیـل بر این نیست که پیـامبر زنی را در عمرش طلاـق داده باشـد ، بلکه بیـان یـک قـانون کلی است و جالب این که مخـاطب در آغـاز این جمله ، پیامبر صـلی الله علیه و آله است و در آخر جمله ، همه مردم. و از جمله قرائنی که تأییـد می کند منظور اصلی در آیه ، مشرکان و کافران هستند ، آیات پشت سر این آیه است که از کفر و بی ایمانی آن ها سخن می گوید .

نظیر همین موضوع در آیات مربوط به مسیح دیده می شود که وقتی خداوند در روز رستاخیز از او می پرسد : « آیا تو مردم را به عبادت خویش و مادرت دعوت کردی » ؟ او صریحا این مسأله را انکار می کند و اضافه می کند : « اِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ : اگر من چنین سخنی را گفته بودم ، تو می دانستی » (۱۱۶ / مائده) .

۹۵ وَ لا تَکـُونَنَّ مِنَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ فَتَکُونَ مِنَ الْخاسِرینَ

و از آن ها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی بود .

درواقع در آیه قبل می گویـد : اگر تردیـد داری ، از آن ها که آگاهی دارنـد، بپرس و در این آیه می گوید: اکنون که عوامل تردید برطرف شد ، باید در برابر این آیات تسلیم باشی وگرنه مخالفت باحق، نتیجه ای جز خسران و زیان دربرنخواهد داشت.

این آیه ، قرینه روشـنی است بر این که منظور اصـلی در آیه گذشـته ، توده مردم می باشد ، هرچند که روی سـخن به شـخص پیامبر است ، زیرا بدیهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگزتکذیب آیات الهی را نمی کرد ، بلکه

اومدافع سرسخت آیین خودبود .

جزء یازدهم (۱۷۷)

۹۶ اِنَّ الَّذینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَهُ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ

(و بدان) آن ها که فرمان خدا بر آنان تحقق یافته ، ایمان نمی آورند .

در این آیه خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می کند که ؛ در میان مخالفان تو ، گروهی متعصب و لجوج هستند که انتظار ایمان آن ها بیهوده است ، آن ها ازنظر فکری چنان مسخ شده اندو آن قدر در راه باطل گام برداشته اند که وجدان بیدار انسانی را به کلی از دست داده و به موجودی نفوذناپذیر تبدیل شده اند .

۹۷ وَ لَوْ جآءَتْهُمْ کُلُّ ایَهٍ حَتّی یَرَوُا الْعَذابَ الْاَلیمَ

هرچند تمام آیات (الهی و نشانه های او) به آنان برسد ، تا زمانی که عذاب الیم را ببینند (چراکه قلوبشان را تاریکی گناه فراگرفته و راهی به روشنایی بر آن ها نیست).

درحقیقت در آیه ۹۴ ، قرآن ازعموم مردم دعوت به مطالعه و تحقیق و سؤال از اهل اطلاع کرد و به دنبال آن از آن ها خواست که با روشن شدن حق ، به حمایت و دفاع از آن به پاخیزند .

(۱۷۸) سوره یُونُس

ولی در این آیه می گوید : نباید انتظار ایمان آوردن همه آن ها را داشته باشی ، زیرا گروهی آن قدر فاسد شده اند که دیگر قابل اصلاح نیستند ، بنابراین نه از عدم ایمان آن ها دلسرد باش و نه نیروی خود را روی هدایت آنان هدر ده ، بلکه به گروهی بپرداز که اکثریت را تشکیل می دهند و قابل هدایت هستند .

تعبیراتی مانند آیه فوق ، به هیچ گونه دلیل بر جبر نیست ، بلکه این ها از قبیل ذکر آثار عمل انسان است ، منتها چون اثر هر چیز به فرمان خدا است، گاهی این امور به خدا نسبت داده می شود .

ذکر این نکته نیز لازم به نظرمی رسدکه در چند آیه قبل درباره فرعون خواندیم که او بعداز نزول عذاب و گرفتار شدن در چنگال طوفان ، اظهار ایمان کرد ، ولی این گونه ایمان چون جنبه اضطراری داشت، برای او سودی نداشت، اما درآیه موردبحث می گوید: « این تنها راه و روش فرعون نبود ، بلکه همه افراد لجوج و خودخواه و مستکبر و سیاه دل که به اوج

طغیان رسیده اند نیز همین حالت را دارند ، آن ها نیز ایمان نمی آورند مگر این که عذاب الیم را ببینند، همان ایمانی که برای آن ها بی اثر است» .

تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند

۹۸ فَلَوْلا کانَتْ قَرْیَهٌ امَنَتْ فَنَفَعَهآ ایمانُهآ اِلّاَ قَوْمَ یُونُسَ لَمّآ امَنُوا کَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ مَتَّعْناهُمْ اِلی حینٍ

چراهیچ یک ازشهرهاوآبادی هاایمان نیاوردندکه(ایمانشان به موقع باشدو) مفید به حالشان افتد، مگر قوم یونس، به هنگامی که ایمان آوردند، عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی (پایان زندگی و اجلشان) آن ها را بهره مند ساختیم .

جای شک نیست که در اقوام دیگر نیز گروه های زیادی ایمان آوردند ، آن چه قوم یونس را از دیگر اقوام ممتاز می کند ، این است که

آن ها همه به صورت دسته جمعی ایمان آوردند ، آن هم پیش از

فرارسیدن مجازات قطعی پروردگار ، درحالی که در میان اقوام دیگر ، گروه زیادی سرسختانه بر مخالفت خود باقی ماندند تا هنگامی که فرمان مجازات قطعی پروردگار صادر شد ، آن ها پس از مشاهده این عذاب الهی غالبا اظهار ایمان کردند ولی ایمانشان به دلیلی که سابقا گفتیم ، فایده ای نداشت .

ماجرای ایمان آوردن قوم یونس

ماجرای آن ها از این قرار بود که در تواریخ آمده است ؛ هنگامی که یونس از ایمان آوردن قوم خودکه در سرزمین « نینوا » (در عراق) زندگی می کردند ، مأیوس شد ، به پیشنهاد عابدی که در میان آن ها می زیست ، نفرین کرد درحالی که عالم و دانشمندی نیز در میان آن گروه بود که به یونس پیشنهاد می کرد بازهم درباره آنان دعا کند و باز هم به ارشاد بیشتر بپردازد و مأیوس نگردد. ولی یونس پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت ، قوم اوکه صدق گفتارش را بارها آزموده بودند، گِرد مرد دانشمند اجتماع کردند ، هنوز فرمان قطعی عذاب

فرانرسیده بود ، ولی نشانه های آن کم و بیش به چشم می خورد ، آن ها موقع را غنیمت شمرده و به رهبری عالم از شهر بیرون ریختند ، درحالی که دست به دعا و تضرّع برداشته و اظهار ایمان و توبه کردند و برای این که انقلاب و توجه بیشتری در روح و جان آن ها پیدا شود ، مادران را از فرزندان جدا ساختند و لباس های درشت و خشن و کم اهمیت در تن کردند و به جستجوی پیامبر خویش برخاستند، اما

ص:۱۲۳

اثری از او ندیدند .

ولی این توبه و ایمـان و بـازگشت به سوی پروردگـار که به موقع انجام یافته بود و با آگاهی و اخلاص توأم بود ، کار خود را کرد ، نشانه های عـذاب برطرف شـد و آرامش به سوی آن ها بازگشت و هنگامی که یونس پس از ماجرای طولانیش به میان قوم خود بازگشت ، او را از جان و دل پذیرا گشتند. شرح ماجرای زندگی خود یونس را ذیل آیات ۱۳۴ تا ۱۴۸ سوره صافات ، مطالعه فرمایید .

یـادآوری این نکته نیز لازم است که قوم یونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودنـد ، وگرنه توبه آنان نیز پـذیرفته نمی شـد ، بلکه اخطارها و هشـدارهایی که معمولاً قبل از مجازات نهایی می آیـد ، برای آن ها به قـدر کافی بیدارکننده بود ، درحالی که مثلاً فرعونیان بارها این اخطارها را دیـده بودنـد (هماننـد ماجرای طوفان و ملـخ خوراکی و دگرگونی شدیـد آب نیل و امثال آن) ولی هیـچ گاه این اخطارها را جـدی نگرفتند وتنها ازموسـی خواسـتند که ناراحتی را خداوند از آنان برطرف سازند تا ایمان بیاورند ، اما هرگز ایمان نیاوردند .

ضمنـا داسـتان فوق نشان می دهـد که نقش یک رهبر آگاه و دلسوز در میان یک قوم و ملت ، تا چه انـدازه مؤثر و حیاتبخش است ، در صورتی که عابدی که آگاهی کافی ندارد ، بیشتر روی خشونت تکیه می کند و منطق اسلام در مقایسه میان عبادت ناآگاهانه و علم توأم بااحساس مسؤولیت نیز از این روایت مفهوم می شود .

ایمان اجباری فایده ای ندارد

۹۹ وَ لَوْ شآءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْاَرْضِ کُلُّهُمْ جَمیعا اَفَاَنْتَ تُکْرِهُ النّاسَ حَتّی یَکُونُوا مُؤْمِنینَ

و اگر پروردگارت می خواست تمام آن ها را که در روی زمین هستند، همگی (از روی اجبار) ایمان می آوردند ، آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند ؟ (ایمان اجباری چه سودی دارد؟)

این آیه بار دیگر تهمت ناروایی را که دشمنان اسلام کرارا گفته و می گویند : باصراحت نفی می کند ، آن جا که می گویند : اسلام آیین شمشیر است و از طریق زور و اجبار بر مردم جهان تحمیل شده است ، آیه مورد بحث مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن ، می گوید : ایمان اجباری بی ارزش است و اصولاً دین و ایمان چیزی است که از درون جان برخیزد ، نه از برون و به وسیله شمشیر و مخصوصا پیامبر صلی الله علیه و آله را از اکراه و اجبار کردن مردم برای ایمان و اسلام برحذر می دارد .

۱۰۰ وَ ماکانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلاّ بِاِذْنِ اللّهِ وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ

(اما) هیچ کس نمی تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او) و پلیدی (و ناپاکی کفر و گناه) را بر آن ها قرار می دهد که تعقل نمی کنند .

ممکن است در بدو نظر چنین تصور شود که آیه اول و دوم باهم منافاتی دارند ، زیرا آیه نخست می گوید : خداوند کسی را

اجبار به ایمان نمی کند ، درحالی که آیه دوم می گوید : تا فرمان و اراده پروردگار نباشد، کسی ایمان نمی آورد .

ولی باتوجه به یک نکته این منافات ظاهری و ابتدایی برطرف می شود و آن این که ما عقیده داریم که نه « جبر » صحیح است و نه « تفویض » و واگذاری مطلق ، یعنی نه چنان است که مردم در اعمال خود مجبور و بی اختیار باشند و نه چنان است که به تمام معنی به حال خود واگذار شده باشند ، بلکه در عین آزادی اراده ، باز نیاز به امداد الهی دارند ، زیرا این آزادی اراده را خدا به آن ها می دهد ، عقل و خرد و وجدان پاک از مواهب او است ، ارشاد پیامبران و هدایت کتب آسمانی نیز از ناحیه او می باشد ، بنابراین در عین آزادی اراده باز هم سرچشمه این موهبت و آن چه محصول آن است ، از ناحیه خدا است .

آخرین جمله آیه اخیر یعنی « وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ » هرگز نباید به معنی جبر تفسیر شود ، چراکه جمله «لا یَعْقِلُونَ» دلیل بر اختیار آن ها است ، یعنی نخست افرادی از تعقل و تفکر و اندیشه سر باز می زنند ، سرانجام به این مجازات گرفتارمی شوند که « رِجْس » و پلیدی ، شک و تردید ، تاریک دلی و بینش نادرست بر آن ها چیره می شود تا آن جا که توانایی ایمان از آن ها سلب می گردد ، ولی باید توجه داشت که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند، در واقع در چنین مواردی اذن و فرمان الهی برای ایمان وجود ندارد.

به تعبیر دیگر این جمله اشاره به آن است که اذن و فرمان خدا ، بی حساب نیست ، آن ها که لایق و شایسته اند ، مشمول آن

می شوند و آن ها که نالایقند ، محروم خواهند شد .

تربیت و اندرز

۱۰۱ قُلِ انْظُرُوا ماذا فِی السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما تُغْنِی الْآیاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ

بگو نگاه کنـد آن چه را (از آیـات خـدا و نشانه های توحیـدش) در آسـمان ها و زمین است، امااین آیات و انـذارها به حال کسانی که ایمان نمی آورند (و لجوجند) مفید نخواهد بود.

« نُذُر » جمع « نَذیر » به معنی انذارکننده و کنایه از پیامبران و رهبران الهی است و یا جمع « انذار » یعنی اخطار و تهدید غافلان و مجرمان است که برنامه این رهبران الهی می باشد .

این همه سـتارگان درخشان و کرات مختلف آسـمانی که هرکـدام در مـدار خود در گردشـند ، این منظومه های بزرگ و این کهکشـان هـای غول پیکر و این نظـام دقیقی که بر سراسـر آن هـا حکمفرمـا است ، همچنین این کره زمین بـا تمـام عجـایب و اسـرارش و این همه موجودات زنـده متنوع و گونـاگونش ، درست در ساختمان همه این ها بنگریـد و با مطالعه آن ها به مبـدأ جهان هستی آشناتر و نزدیک تر شوید .

این جمله به روشـنی مسأله جبر و سـلب آزادی اراده را نفی می کنـد و می گویـد : ایمان ، نتیجه مطالعه جهان آفرینش اسـت یعنی این کار به دست خود شما است .

سپس اضـافه می کنـد : ولی بـا این همه آیـات و نشـانه هـای حق ، بـاز جای تعجب نیست که گروهی ایمان نیاورنـد ، چرا که آیات و نشانه ها و

اخطارها و انـذارها تنها به درد کسانی می خورد که آمادگی برای پـذیرش حق دارند ، اما « آن ها که تصـمیم گرفته اند هر گز ایمان نیاورند ، این امور هیچ گونه اثری برایشان ندارد » (وَ ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ) .

این جمله اشـاره به حقیقتی است که بارهـا در قرآن خوانـده ایم که دلایـل و سـخنان حق و نشانه ها و انـدرزها به تنهایی کافی نیست ، بلکه زمینه های مستعد و آماده نیز شرط گرفتن نتیجه است .

قاطعیت در برابر مشرکان

۱۰۴ قُلْ یآ اَیُّهَا النّاسُ اِنْ کُنْتُمْ فی شَکٍّ مِنْ دینی فَلاآ اَعْبُدُالَّذینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ لکِنْ اَعْبُدُاللّهَ الَّذی یَتَوَفّیکُمْ وَ اُمِرْتُ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ

بگو: ای مردم اگر در عقیـده من شک دارید ، من کسانی را که جزخدا می پرستید، نمی پرسـتم، تنهاخداوندی را پرسـتش می کنم که شمارا می میراند و من مأمورم که از مؤمنان باشم.

این آیه تا آیه ۱۰۹ که همگی در رابطه با مسأله توحید و مبارزه با شرک و دعوت به سوی حق سخن می گوید ، آخرین آیات این سوره است و درواقع فهرست یـا خلاصه ای است از بحث های توحیـدی این سوره و تأکیـدی است بر مبارزه با بت پرستی که در این سوره کرارا بیان شده است .

لحن آیـات نشـان می دهـد که مشـرکان گـاهی گرفتار این توهم بودنـد که ممکن است پیامبر در اعتقاد خود پیرامون بت ها ، نرمش و انعطافی به

خرج دهد و نوعی پذیرش برای آن ها قائل گردد و آنان را در کنار عقیده به خدا به گونه ای قبول کند .

قرآن با قاطعیت هرچه تمام تر به این توهم بی اساس پایان می دهد و فکر آن ها را برای همیشه راحت می کند که هیچ گونه سازش و نرمشی در برابر بت معنی ندارد و جز «اللّه معبودی نیست، تنها «اللّه ، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر .

نخست به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که تمام مردم را مخاطب ساخته ، « بگو : ای مردم اگر شما در اعتقاد من شک و تردید دارید، آگاه باشید من کسانی راکه غیر از خدا پرستش می کنید ، هرگز نمی پرستم » (قُلْ یآ اَیُّهَا النّاسُ اِنْ کُنْتُمْ فی شَکٍّ مِنْ دینی فَلآ اَعْبُدُ الَّذینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ) .

تنها به نفی معبودهای آنان قناعت نمی کند بلکه برای تأکید بیشتر ، تمام پرستش را برای خدا اثبات کرده ، می گوید : « ولی خدایی را می پرستم که شما را می میراند » (وَ لکِنْ اَعْبُدُ اللّهَ الَّذی یَتَوَفّیکُمْ) .

و باز برای تأکید افزون تر می گوید : این تنها خواسته من نیست

بلکه « این فرمانی است که به من داده شده است که از ایمان آورندگان به " اللّه باشم » (وَ اُمِرْتُ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ) .

این که در میان صفات خدا تنها در این جا روی مسأله قبض روح و میراندن تکیه شده ، یا به خاطر آن است که انسان در هرچه شک کند ، در مرگ نمی تواند تردید داشته باشد و یا به خاطر آن است که آن ها را به مسأله مجازات و عذاب های هلاک کننده ای که در

آیات قبل به آن اشاره شده بود ، متوجه سازد و تلویحا به خشم و غضب خداوندی تهدید نماید .

۱۰۵ وَ اَنْ اَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفا وَ لاتَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکینَ

و (به من دستور داده شده که) روی خود را به آیینی متوجه ساز که خالی از هرگونه شرک است و از مشرکان مباش .

در این جا نیز تنها به جنبه اثبات ، قناعت نکرده بلکه برای تأکید ، طرف مقابل آن را نفی می کند و می گوید : « و هرگز و به طور قطع از مشرکان نباش » (وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکینَ) .

«حَنیف» به معنی کسی است که از«انحراف»به «راستی و استقامت» می گراید و یا به تعبیر دیگر از آیین ها و روش های منحرف چشم می پوشد و متوجه آیین مستقیم خداوند می شود، همان آیینی که موافق فطرت است و به خاطر همین موافقتش با فطرت ، صاف و مستقیم است.

بنابراین یک نوع اشاره به فطری بودن توحید در درون آن نهفته است ، چراکه انحراف چیزی است که برخلاف فطرت باشد .

۱۰۶ وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَنْفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ فَاِنْ فَعَلْتَ فَاِنَّکَ اِذا مِنَ الظّالِمینَ

و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی، مخوان که اگر چنین کنی، ازستمکاران خواهی بود.

کدام عقل و خرد اجازه می دهد که انسان به پرستش اشیاء و موجوداتی بپردازدکه هیچ گونه سود و زیانی ندارد و درسرنوشت انسان ، کمترین تأثیری نمی توانند داشته باشد .

۱۰۷ وَ اِنْ یَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلاکاشِفَ لَهُ آ اِلّاهُوَ وَ اِنْ یُرِدْکَ

بِخَیْرٍ فَلا رادَّ لِفَضْلِهِ یُصیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ

و اگر خداوند (برای امتحان یا کیفرگناه) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد ، آن را به هرکس ازبندگانش بخواهد،می رساندواوغفوررحیم است.

در این جا نیز تنها به جنبه نفی قناعت نمی کند و علاوه بر جنبه نفی، روی جنبه اثبات نیز تکیه کرده است .

آخرین سخن سوره یونس

۱۰۸ قُلْ یا اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جآءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدی فَاِنَّما یَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ مآ اَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکیلٍ

بگو : ای مردم حق ازطرف پروردگارتان به سراغ شما آمده، هرکس (در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت

شده و هرکس گمراه گردد ، به زیان خود گمراه شده و من مأمور (به اجبار) شما نیستم .

۱۰۹ وَ اتَّبِعْ ما یُوحی اِلَیْکَ وَ اصْبِرْ حَتّی یَحْکُمَ اللّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ

و ازآن چه بر تو وحی می شود ، پیروی کن و شکیبا باش (و استقامت نما) تا خداوند فرمان (پیروزی را) صادر کند

و او بهترین حاکمان است .

این دو آیه که یکی انـدرزی است به عموم مردم و دیگری به خصوص پیامبر صـلی الله علیه و آله ، دسـتورهایی را که خداوند دراین دو زمینه در سراسر این سوره بیان داشته است ، تکمیل می کند و با آن سوره یونس پایان می یابد.

نخست به عنوان یک دستورعمومی می فرمایـد: «به همه مردم بگو : از طرف پروردگارتان حق به سوی شـما آمـده است» این تعلیمـات ، این کتـاب آسـمانی ، این برنامه و این پیامبر ، همه حق است و نشانه های حق بودنش آشـکار (قُلْ یآ اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جآءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ) .

و با توجه به این واقعیت « هرکس در پرتو این حق هدایت شود ، به سود خود هدایت یافته و هرکس با عدم تسلیم در برابر آن ، راه گمراهی را برگزیند ، به زیان خود گام برداشته » (فَمَنِ اهْتَدی فَاِنَّما یَهْتَدی لِنِفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها) .

« و من مأمور و وکیل و نگاهبان شـما نیسـتم » (وَ ما اَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکیلٍ) ، یعنی نه وظیفه دارم که شـما را به پـذیرش حق مجبور کنم، چراکه اجبار درپـذیرش ایمان معنی نـدارد و نه اگر نپذیرفتیـد، می توانم شـما را از مجازات الهی حفظ کنم ، بلکه وظیفه من دعوت است و تبلیغ و ارشاد و راهنمایی و رهبری و اما بقیه بر عهده خود شما است که به اختیار خود راهتان را برگزینید

آیه ۱۰۸ علاوه بر این که باردیگر مسأله اختیار و آزادی اراده را تأکیـد می کنـد ، دلیل بر این است که پـذیرش حق در درجه اول به سود خود انسان است ، همان گونه که مخالفت با آن ، به زیان خود او است ،

درواقع تعلیمات رهبران الهی و کتب آسمانی کلاس هایی است برای

تربیت و تکامل انسان ها ، نه موافقت با آن چیزی که بر عظمت خدا می افزاید و نه مخالفت باآن چیزی از جلال او می کاهد .

سپس وظیفه پیامبر را در دوجمله تعیین می کنـد؛نخست این که « بایـد تنها از آن چه به تو وحی می شود، پیروی کنی » (وَاتَّبِعْ مایُوحی اِلَیْکَ).

مسیر راهت را خدا از طریق وحی تعیین کرده است و کمترین انحراف از آن ، برای تو مجاز نیست .

دیگر این که در این راه مشکلات طاقت فرسا و ناراحتی های فراوان در برابر تو است ، باید از انبوه مشکلات ترس و هراسی به خود راه ندهی ، « باید صبر و استقامت و پایداری پیشه کنی تا خداوند حکم و فرمان خود را برای پیروزی تو بر دشمنان صادر کند » (وَ اصْبِرْ حَتّی یَحْکُمَ اللّهُ) .

« چراکه او بهترین حاکمان است ، فرمانش حق و حکمش عدالت و وعده اش تخلف ناپذیر » (وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ) .

پایان سوره یُونُس

ص:۱۳۳

سوره هُود

سوره هُود

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الٓر کِتبٌ اُحْکِمَتْ ءَایتُهُ ثُمَ فُصِّلَتْ مِنْ لَّدُنْ حَکیمٍ خَبیرٍ

الر این کتابی است که آیاتش استحکام یافته سپس تشریح شده ، از نزد خداوند حکیم و آگاه (نازل گردیده است) .

این سوره همانند آغاز سوره گذشته و بسیاری از سوره های دیگر قرآن با بیان اهمیّت این کتاب بزرگ آسمانی شروع می شود ، تا مردم به محتویات آن بیشتر توجه کنند و با دیده دقیق تری به آن بنگرند .

ذکر حروف مقطعه « الر » خود دلیلی است بر اهمیّت این کتاب بزرگ آسمانی که با تمام اعجاز و عظمتش از حروف مقطعه ساده ای که در اختیار همگان است همچون «الف، لام، راء» تشکیل شده است«الٓر».

در واقع هریک از صفات قرآن که در این آیه آمده ، از یکی از صفات خداوند سرچشمه می گیرد ، استحکام قرآن از حکمتش و شرح و تفصیل آن از خبیر بودنش .

در این که فرق میان « اُحْکِمَتْ » و « فُصِّلَتْ » چیست ؟ مفسران بحث های فراوان کرده اند و احتمالات زیادی داده اند ، اما آن چه نزدیک تر از همه ، به مفهوم آیه فوق به نظر می رسد ، این است ، که در جمله این واقعیّت بیان شده است که قرآن مجموعه واحد به هم پیوسته ای است ، که همچون یک بنای محکم و استوار برجا است و نشان می دهد که از سوی خداوند واحد یکتا نازل شده و به همین

دلیل هیچ گونه تضاد و اختلاف در میان آیاتش دیده نمی شود .

اما در جمله دوم اشاره به این حقیقت است که این کتاب در عین وحدت ، آن چنان شاخه ها و شعب فراوان دارد که تمام نیازهای روحی و جسمی انسان ها را در زیر پوشش خود قرارمی دهد ، بنابراین در عین وحدت، کثیراست و در عین کثرت، واحد .

چهار اصل مهم در دعوت انبیاء

۲ اَلّا تَعْبُدُوآاْ اِلّا اللّهَ اِنَّنی لَکُمْ مِنْهُ نَذیرٌ وَ بَشیرٌ

(دعوت من این است) که جز اللّه را نپرستید، من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده ام .

۳ وَ اَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوآا اِلَیْهِ یُمَتِّعْکُمْ مَّتعا حَسَنا اِلی اَجَلٍ مُّسَمّیً وَ یُؤْتِ کُلَّ ذی فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنّی اَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ کَبیرٍ

و این که ازپروردگار خویش آمرزش بطلبید، سپس به سوی او باز گردید تا به طرز نیکویی شما را تا مدت معین (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند سازد و به هر صاحب فضیلتی به مقدار فضیلتش ببخشد و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم.

این نخستین تفصیل از دستورات این کتاب بزرگ است .

و دومین برنامه دعوتم این است که « من برای شما از سوی او نذیر و بشیرم »دربرابرنافرمانی ها و ظلم و ستم و شرک و کفر ، شما را بیم می دهم وازعکس العمل کارهایتان و مجازات الهی برحذرمی دارم ودربرابر اطاعت

و پاکی و تقوا شما را بشارت به سرنوشتی سعادت بخش می دهم .

سومین دعوتم این است که از گناهان خویش استغفار کنید و از آلودگی ها خود را شستشو دهید .

و چهارمین دعوتم این است که « به سوی او بازگردید » و پس از شستشوی از گناه و پاک شدن در سایه استغفار، خود را به صفات الهی بیاراییدکه بازگشت به سوی او چیزی جز اقتباس از صفات او نیست.

درواقع چهارمرحله از مراحل مهم دعوت به سوی حق درضمن چهار جمله بیان شده است که دوقسمت آن « جنبه عقیدتی » و زیربنایی دارد و دو قسمت « جنبه عملی »و روبنایی ، قبول اصل توحید و مبارزه با شرک و قبول رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله دو اصل اعتقادی است .

و شستشوی از گناه و تخلق به صفات الهی که سازندگی را به تمام معنی از نظر عمل در بردارد ، دو دستور عملی قرآن است و اگر درست بیندیشیم تمام محتوای قرآن در این چهاربخش خلاصه می شود ، این فهرستی است برای همه قرآن و برای تمام محتوای این سوره .

سپس نتیجه های عملی « موافقت » یا « مخالفت » با این چهار دستور را چنین بیان می کند : « هرگاه به این برنامه ها جامه عمل بپوشانید خداوند تا پایان عمر شما را از زندگانی سعادت بخش این دنیا بهره مند و متمتع می سازد: یُمَتِّعْکُمْ مَّتعا حَسَنا اِلی اَجَلٍ مُّسَمّیً ».

و از آن بالاتر این که به هر کس به اندازه کارش ، بهره می دهد و تفاوت مردم را در چگونگی عمل به این چهار اصل به هیچ وجه نادیده نمی گیرد ، بلکه « به هر صاحب فضیلتی به اندازه

فضیلتش عطا می کند : وَ یُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ » .

« و اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید و در برابر این دستورهای چهارگانه عقیدتی و عملی سرپیچی کنید ، من از عذاب روز بزرگی بر شما بیمناکم » همان روز که در دادگاه بزرگ عدل الهی حضور می یابید (وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنّی اَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ کَبیرٍ) .

پیوند دین و دنیا

هنوز کم نیستند که گمان می کنند دین داری فقط برای آباد ساختن

سرای آخرت و راحتی پس از مرگ است و اعمال نیک توشه ای است برای سرای دیگر و به نقش مذهب پاک و اصیل در زندگی این جهان به کلی بی اعتناء هستند و یا اهمیّت کمی برای آن قائلند .

در حالی که مذهب پیش از آن که سرای آخرت را آباد کند ، آباد کننده سرای دنیا است و اصولاً تا مذهب در این زندگی اثر نگذارد تأثیری برای آن زندگی نخواهد داشت .

قرآن با صراحت این موضوع را در آیات بسیاری عنوان کرده است و حتی گاه دست روی جزییات مسایل گذاشته چنان که در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ خطاب به قومش می خوانیم : « فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کانَ غَفّارا یُرْسِلِ السَّمآءَ عَلَیْکُمْ مِدْرارا وَ یُمْدِدْکُمْ بِاَمْوالٍ وَ بَنینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ اَنْهارا ... : من به آن ها گفتم از گناهان خود استغفار کنید و با آب توبه آن هارا بشوییدکه خداآمرزنده است، تا برکات آسمان را پی درپی بر شما و نهرهای آب جاری در اختیارتان قرار دهد » (۱۱ ۹ / نوح) .

به همین دلیل در آیات فوق پس از ذکر این چهار اصل می خوانیم :

« يُمَتِّعْكَمْ مَّتعا حَسَنا اِلی اَجَلٍ مُّسَمّیً : اگر این اصول را به کار بندید تا پایان عمر به طرز شایسته و نیکویی بهره مند خواهید شد » .

۴ اِلَی اللّهِ مَرْجِعُکُمْ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ

(بدانید)بازگشت شما به سوی «اللّه است و او بر هرچیز قادر است.

جمله اول آیه اشاره به اصل پنجمی از اصول تفصیلی قرآن یعنی مسأله معاد و رستاخیز است .

اما هیچ گاه فکر نکنید که قدرت شما در برابر قدرت خدا اهمیّتی دارد ، یا می توانید از فرمان او و دادگاه عدالتش فرارکنید و نیز تصور نکنید که او نمی تواند استخوان های پوسیده شما را بعد از مرگ جمع آوری کند و لباس حیات و زندگی نوینی بر آن بپوشاند « چرا که او بر همه چیز قادر و تواناست : وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ » .

۵ اَلَآ اِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ اَلا حینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیابَهُمْ یَعْلَمُ مایُسِرُّونَ وَمایُعْلِنُونَ اِنَّهُ

عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ

آگاه باشید هنگامی که آن ها (سرهارا به هم نزدیک ساخته و) سینه هایشان را درکنار هم قرار می دهند تا خود (و سخنان خویش) رااز او (پیامبر) پنهان دارند ، آگاه باشید آنگاه که آن ها لباس هایشان را به خود می پیچند و خویش را در آن پنهان می دارند (خداوند) از درون و برون آن ها با خبر است، چرا که او از اسرار درون سینه ها آگاه است .

« یَثْنُونَ » از ماده « ثَنْی » در اصل به معنی نزدیک ساختن

قسـمت هـای مختلف چیزی به یکـدیگر است ، مثلاًـ در مورد تـا کردن لباس و پارچه گفته می شود : « ثَنی ثَوْبَهُ » و این که به دونفر « اِثْنـان » گفته می شود به خـاطر آن است که یکی را در کنـار دیگر قرار می دهیم و اگر به مـداحی کردن « ثَنـاخوانی » گفته می شود به خاطر آن است که صفات برجسته طرف را یکی پس از دیگری می شمرند .

این ماده به معنی خم شدن نیز آمده است چرا که انسان بااین کار

قسمت هایی از بدن خود را به یکدیگر نزدیک می سازد .

و به معنی دردل گرفتن کینه آمده است، چراکه بااین کارانسان عداوت شخص یا چیزی رابه دل نزدیک می سازد. این تعبیردر ادبیات عرب دیده می شود که:«اِثْنَوْنی صَدْرُهُ عَلَی البَغْضاءِ: او کینه مرابه دل گرفت».

با توجه به آن چه ذکر شـد چنین به نظر می رسـد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به هرگونه « مخفی کاری » ظاهری و باطنی دشـمنان پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله باشد که از یک سو با در دل داشـتن کینه و عداوتش در ظاهر با زبان شـیرین اظهار دوستی می کردنـد و از سوی دیگر به هنگام گفتگو با یکدیگر سـرها را به هم نزدیک و سـینه ها را به عقب داده و حتی لباس ها را به سر می کشیدند که بدگویی و توطئه ها را به صورت مرموزی به یکدیگر برسانند ، تا کسی از راز آن ها آگاه نشود .

آیه به اشاره به یکی از کارهای دشـمنان اسـلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می کندکه بااستفاده ازروش نفاق آمیز و دورکِشی ازحق می خواستندماهیّت خود را از نظرها پنهان سازند تا گفتار حق را نشنوند .(۱)

۱- به « مجمع البیان » ، « مفردات راغِب » مراجعه شود .

فهرست مطالب

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سس

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۲۱۱)

(۲۱۲)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹